

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com
سیری در زندگانی حضرت علی (ع)

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

مقدمه:

مهمترین سطور زندگانی بشر آن است که بتواند شمع روشن راه دیگران شود و هر اندازه تحولات دوران زندگی یک فرد بر روحانیت و خلوص نیت نزدیکتر باشد و مشعلهداری و هدایت قرار گرفته است اثر آن در ارشاد و دلالت مردم عمیق تر است.

درباره عرفان و جذبه‌ی روحی انسان به ماوراء طبیعت و باز شدن چشمها و چشمه‌هایش در درون آدمی مکاتب و فرقه‌های گوناگونی در طول مهیات بشری سخن گفته‌اند. هر کس به همان مقداری که چشیده مطابق دید و شناخت خود و با مرام مسکنی که آن را حق پنداشته زبان به وصف حمد معشوق گشوده است. به علی (ع) شنیدن و گفتن از علی (ع) نوشتن و خواندن و اندیشیدن به عشق است شنیدن و گفتن از جوانمردی است و نوشتن و خواندن از ایمان خالصانه به معبود یگانه.

یاد علی (ع) یادپاکی، خلوص، شجاعت، عشق و ایمان و... است و ذکر علی (ع)، ذکر عظمت انسانی که این شهسوار یکه تاز بی‌همتانه در تاریخ اسلام، که در تاریخ حیات آدمی یکه تاز عرصه‌ی جوانمردی است. او عاشق‌ترین عاشقان است، جوانمرد جوانمردان است، سرحلقوی عارفان است و نیز نشانه‌ی خلوص ایمان است.

«مادر علی»

فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف مادی علی علیه السلام از زنمای نادره دوران بود او و شوهرش ابوطالب در دو رشته بهاشم می پیوندند. فاطمه پیغمبر (ع) بیعت کرد او اول زن ها شهید است که خلیفه هاشمی بوجود آورد. فاطمه بنت اسد در زندگی پیغمبر با شوهرش ابوطالب نهایت حمایت و پشتیبانی را نمود لذا در روز وفاتش علی آمد نزد پیغمبر، پریشان بود رسول خدا فرمود یا ابالحسن چرا پریشانی گفت مادرم در گذشته، پیغمبر فرمود این پیراهن مرا کفن او کنید برخاست برای تجهیز فاطمه رفت و پیراهن خود را برای کفن او اختصاص داد و امر کرد اسامه بن زید و ابویوب انصاری و محمد بن الخطاب و اسوء غلام او قبر فاطمه را کنند نه و پیغمبر بدست خودش لحد را گذاشت.

وفات فاطمه در مدینه رخ داد و آنجا مدفون شده است در مشرق بقیع غرقه است.

«چگونگی متولد شدن علی در کعبه»

عباس بن عبدالمطلب و یزید بن متعب با جمع از بنی هاشم در برابر خانه کعبه آمد و مدت محل او تمام شده بود و اثر حمل به او ظاهر گشته بود و مجال بیرون رفتن نداشت پس روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و گفته ای صاحب خانه و ای معبود یگانه من اقرار آوردم بتو و بآنچه رسول تو از پیش تو آورده و بهر پیغمبری از پیغمبران تو و سر کتابی که فرستاده ای و من تابع دین جد خود ابراهیم خلیل و اینجا فردا بنا کرد پس سؤال می کنم از تو بحق اینخانه و بحق آنکسی که آنرا بنا نهاد و بحق فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و

انیس من است بسخنان خود و اقرار دارم که این مولود یکی از دلایل و آیات الوهیت و وحدانیت تو است این ولادت را بر من آسان گردان گویند چون دعای فاطمه تمام شد دیدم دیوار شکافته شده و فاطمه بدرون خانه رفت و دیوارخانه به حالت اول بازگشت فاطمه به مدت سه روز در آنجا بود و هیچ کس از او خبری نداشت چون روز چهارم شد دیدم همان موضع شکافته شد و فاطمه بیرون آمد و علی را به سردست گرفته و گفت ای گروه مردم بدانید که حق تعالی مرا از میان همه برگزید و به همه زنان پیشین تفضیل داده است.

صورت علی:

شکر ملعمی ز گفتارش	قمر رنگی ز رخسارش
نمان چون روح دو اعضا	شبه را مهردیدارش
لبیش یاقوتی ارزنده	رخش مهری فروزنده
از این نطق سخن گویا	از آن جان فروزنده
محیط از جود او جوئی	بهشت از خلق او بوئی
ز رویش پرتوی انجم	بجنب حشمتش گویی
رواقش کعبه‌ی دلها	خیالش قبله‌ی مردم
هلال عید چو گانش	ستاره گوی میدانش
غباری توده‌ی غبدا	زلزل سم یک دانش
ندارد دم زدن یارا	زمین آثاری از رزمش
قمر شمع شبستانش	خرد طفل دبستانش
ملک حیوان تراز حربا	بمهر چهر رخشانس

القاب امیرالمؤمنین

- ۱- امام المتقین
- ۲- لعیوب الدین
- ۳- قائد الغد المحجلین
- ۴- اسدالله
- ۵- خیرالله
- ۶- فرج الله
- ۷- روح الله
- ۸- حمدالله
- و....

گفته می شود که خداوند... اسم داود و حضرت علی (ع) ... اسم از اسامی خداوند را دارد.

تربیت امام علی:

از شش سالگی که امیرالمؤمنین در تحت کفالت پسرعمش درآمد و درمکتب تربیتی محمد امین رفت تربیتی عالی یافت - تربیتی که درمکتب رسالت بزرگترین مربی گردید و داناترین استاد دانشگاه اسلامی و نیرومندترین مدیر تربیت بشری شد. پیغمبر فرمود یا علی خداوند بمن امر کرده ترا تربیت کنم و به تو علم و دانش بیاموزم تا مرا معاونت و معاضدت کنی - محل قابل و حسن تربیت و نصیحت قائل کار را بجائی رسانید که علی را مؤسس مدرسه تربیتی اسلام قرارداد و صدها هزار نفر از مکتب تربیتی او بهرمنند گردیدند. این شخصیت از مفاخر مسلمین است پیشرفت اسلام مدهون فداکاری اوست او مظهر کمال انسانیت و پرورش یافته مهدنوبت و مکتب الهویت است. کوچکترین اثرش این است که امروز این رادمرد بزرگوار مورد احترام و تقدیس کلیه افراد بشر است که به فضیلت و

علمیت و تربیت او آشنا شده باشند. هیچ کس نیت که بتاریخ اسلام آشنا باشد و علی (ع) را شناسد یا درپیشگاه عظمت او خاضع و خاشع نگردد.

www.kandoo.cn

www.kandoo.cn

www.kandoo.cn

www.kandoo.cn

علی (ع) می فرمایند:

«برهوا و هوسهای نفس غلبه کنید و با آنها بجنگید که اگر شما را درقید و بند خود قرار دهد به پست ترین درجه هلاک ساقط خواهید شد.»

«علی (ع) و تزکیه نفس»

یکی از عوامل مهمی که انسان را در رسیدن به معرفت الله یاری می دهد مبارزه با نفس اماره و خواسته های نفسانی است. اگر انسان توانست بر امیال درونی و غرایز و تمایلات خود غلبه کند می تواند به معرفت الله راه یابد و الا انسانی که تابع شهوات و نفسانیات خود باشد دلش هر چه خواست دنبال آن رفت و پیروزی از خواسته های نفسانی نمود چنین شخصیتی نه تنها به مقام عرفان راهی ندارد بلکه ممکن است از مسیر حق و حقیقت خارج شود تا آنجا که از چهارپایان هم پست تر گردد. پیامبر اسلام از این نفس سرکش تعبیر زیبایی دارد که می فرماید: «**خطرناک ترین دشمن تو همان نفس توست که در میان دو پهلویت قرار گرفته.**» سعدی در توضیح این حدیث می گوید: از عارفی پرسیدند: چرا رسول خدا فرمودند (أعدی عدوک نفسک...؟) آن مرد عارف گفت: چون اگر تو به هر دشمنی نیکی کنی و آنچه او دوست داشت به او بدهی بالاخره با تو دوست می شود مگر نفس انسان که هر چه بیشتر به خواسته ها و تمایلات او جواب دهی با تو دشمن می گردد و تو را بیشتر به گمراهی می کشد. نفس موجودی شدید و منشأ همه بدیهاست و دشمن سرسخت انسان که هر چه به او نزدیکتر شویم بیشتر در هلاکت و نابودی و خسران ما می کوشد.

نفس از نظر قرآن

در قرآن کریم ولسان پیشوایان اسلام و نیز کتابهای اخلاق و فلسفه کلمه‌ی نفس بسیار بکار رفته است حال باید دید ماهیت نفس در منطق اسلام چیست؟ آیا اصولاً یک امر مطلوب است یا مذموم؟ بطورقطعی در قرآن و روایات از نفس هم به خوبی یاد شده به طوری که گاهی به آن سوگند خورده شده و هم به بدی. در سوره قیامت خداوند سبحان به نفس سوگند یاد کرده است:

«سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس که ملامت کننده است»

در سوره فجر از نفس به خوبی یاد شده است:

«ای انسان با اطمینان به پروردگارت بازگرد در حالی که تو از خدا

خشنودی و خدا نیز از تو خشنود است.»

همانا در قرآن به بدی یاد شده است:

«همان نفس دائماً فرمان به بدی می دهد.»

«علی و ذکر»

یکی از اسباب و وسایلی که انسان را به خدان نزدیک می کند و در بحث عرفان از منازل بشمار می آید ذکر خداست. ذکر را می توان نقطه شروع حرکت باطنی و سیروسلوک به سوی پروردگار جهان دانست، انسان سالک به وسیله‌ی ذکر به تدریج از افق ماده فراتر

می رود و به عالم صفا و نورانیت قدم می گذارد و کامل و کاملتر می شود تا آنجا که به مقام قرب حق تعالی نایل می گردد.

ذکر آن باشد که اندر هر زمان خویش را در نزد حق بینی

عیان

یاد خدا به منزله‌ی روح عبادتها و بزرگترین هدف تشریح آنهاست چون ارزش هر عبادت به مقدار توجیهی است که بنده در طول عمل به آن نسبت به خدا کسب می کند هر چه عبادتها در احیای یاد الهی در جان و روان آدمی نقش بیشتری ایفا کنند هدف و غایت عمل به آنها بیشتر تحقق خواهد یافت لذا در قرآن می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ذکر

خدای را بسیار بگویید.»

در آیه دیگر در اوصاف عارفان و وارستگان می فرماید: «صاحبان عقل کسانی هستند که در حال قیام و قعود و در هنگام خوابیدن خدای خود را یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند.»

امام صادق (ع) می فرماید: «هر کس که فراوان خدای را یاد کند خداوند

او را در بهشت در سایه لطف خویش قرار خواهد داد.»

در حدیث دیگر می فرمود: «ای صاحب من هر چه می توانید و در هر ساعتی

از ساعتهای شب و روز خدای را یاد کنید زیرا خداوند شما را به بسیار

ذکر گفتن امر کرده است و خداوند مومنی را یاد می کند که به یاد او باشد و

بدانید که هیچ بنده مومنی خدا را یاد نمی کند مگر این که خدا نیز او را به خوبی یاد خواهد کرد.»

و دیگر فرمود: «پدرم امام باقر علیه السلام کثیرالذکر بود ما را بعد از نماز صبح

جمع می کرد و می فرمود تا طلوع آفتاب ذکر بگوئیم،».

ذکر خدا چیست؟

گروهی از صوفیان برگرد هم می نیشند و الفاظ و اورادی را پی در پی تکرار می کنند و اعمال خاص انجام می دهند آیا می توان چنین آداب و چنان اورادی را که در سیره پیامبر و سنت اهل بیت بی سابقه است ذکرالص محسوب کرد؟ بی تردید پاسخ منفی است. پس مواد از ذکر می که این همه از آن تجلیل شده و اسلام برای آن اهمیت و الاثاق قائل شده چیست؟ آیا مراد همان از کارلفظی است. هتل «سبحان الله» «الحمد لله» «لا اله الا الله» که انسان در مقام حالات یا این الفاظ زبان خود را مشغول می کند آیا مراد از ذکر این است و یا مقصود چیز دیگری است که توجه قبلی باشد؟ در توضیح این مقصود به معنائی که راغب برای «ذکر» بیان کرده است توجه کنیم:

«ذکر حالت و کیفیتی روحی است که آدمی به سبب آن می تواند معارفی را که بدست آورده از خطر غفلت و فراموشی حفظ و نگهداری کند و به همانند ساختن معانی در دل یا زبان هم ذکر گفته می شود. پس ذکر یا به دلاست یا به زبان و هرد، یا پس از فراموشی و برای

زایل ساختن غفلت است و یا برای اینکه شخص آنچه را که در دل دارد همچنان در خاطر داشته باشد و از یاد نبرد»

علی پدر عرفان اسلامی:

در تاریخ علوم، کاوشهای بسیاری صورت می گیرد تا بنیانگذار و پدر هر علم شناخته شود، بدین منظور که به آبخور اصلی آراء و اندیشه‌های گوناگون رسیده و در هر موضوعی به اصل آن رجوع گردد اندیشمندان واقعی در مطالعات و تفکرات خویش معمولاً به منابع اصلی و اولیه توجه دارند و آب را از سرچشمه می نوشند و جویبارهای متعدد - هر چند که زلال و گوارایند عطش آنها را برطرف نمی کند و اگر چند صباحی هم از آن جویبارها می نوشتند ولی همیشه در امید رسیدن به سرچشمه اصلی اند. بدون شک سرچشمه بسیاری از علوم - از جمله عرفان گرفته تا علم حدیث و رجال و اصول فقه و رشته‌های علوم انسانی و ریاضی و حکمت متعالیه را در برابر انسان گشوده است مفسران واقعی این کتاب بزرگ و پیامبران اهل بیت و عصمت و طهارت اند.

تمام کتابهای آنان در واقع شرح و بسط کلمات علی علیه السلام است. علی علیه السلام که تربیت شده مکتب قرآن است از وجود مربی چون پیامبر (س) سود می برده است. پیامبر با آگاهی از استعداد های عظیم و ؟؟؟ شگرف علی (ع) چشمه های فراوانی از معارف الهی را در این کوه بلند حفر کرد و سیلابهای علم و دانش را از آن سرازیر ساخت. امیرالمؤمنین علی (ع) خود در این باره می فرماید: «شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و

مقام و ... و بویژه از نظر رسول خدا (س) می دانید.» از همان آغاز که رسول خدا را از بستر باز گرفتند خداوند بزرگترین فرشته و از فرشتگان خویش را مأمور ساخت را شب و روز وی را به همای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق می دهد. من؟؟؟ روحی و رسالت را می دیدم و رایحه نبوت را استشمام می کردم، من به هنگام نزول وحی بر محمد صدای ناله شیطان را شنیدم از رسول خدا پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود این شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گشته است. آری علی (ع) شاگرد اول پیامبر و نخستین و بهترین خداشناس مکتب اسلام بوده در اسلام کسی از علی با سابقه تر، آگاه تر و مومن تر نداریم او بود که این جمله شگفت انگیز را فرمود: **«اگر پرده برداشته شود بریقین من افزوده نشود»**

عمر بن خطاب می گوید: از رسول خدا (س) شنیدم که فرمود:

«اگر هفت آسمان و هفت زمین در یک کفه ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی فزونی خواهد داشت.» احمد بن خلیل می گوید: در فضائی که درباره حضرت علی (ع) وارد شده است درباره هیچ کس نقل نشده است. قاضی اسماعیل دهنائی و نیشابوری می گویند: درباره هیچ یک از صحابه روایتی با استناد صحیح مانند علی (ع) وارد نشده است پیامبر در جائی دیگر باز می فرماید: علی امیر مومنان پیشوای متقیان و فرمانده باشکوهی است که نیکان را به بهشت پروردگار عالمیان درمی آورد هر کس که او را تصدیق خود رستگار شود و هر کس که او را تکذیب نمود ناکام شد اگر بنده هزاران سال

خدا را در میان رکن و مقام بندگی کند تا پدش پشه بسته و فرسوده شود ولی خدا را در هر حالی ملاقات کند که آل احمد را دشمن می دارد خداوند او را به صورت در آتش جهنم اندازد. عایشه از رسول خدا شنیدم که می گوید: «من دیدم اولین و آخرینم و علی بن ابی طالب سید اوصیاء من است براتم و محبتش وسیله تقرب به خداست حزب او حزب خدا و شیعه او انصار خدا و دشمنان او دشمنان خداوند او بعد از من امام مسلمین و مولا و امیر المومنین است.» او با تفسیر درست حقایق قرآنی و نبوی آشنا سازد دردمندانه و دلسوزانه می فرماید: «ای مردم قبل از اینکه مرا از دست بدهید هر چه می خواهید سؤال کنید زیرا که من به راه آسمان از راه زمین آشناترم.»

مولا علی (ع) در خطبه ای دیگر فرمود:

«به خدا سوگند اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شؤون زندگیش آگاه سازم ولی می ترسم که این کار موجب کافر شدن شما به پیامبر گردد.» بی تردید باید گفت اگر علم و معرفتی هست معدن آن، علی و اولاد علی (ع) است همانطور که قرآن کریم در بیان نکته های معرفتی گویا، حضرت علی را بارزترین شاگرد در این مکتب دانست و ??? نکته های پرمغز است. حضرت علی (ع) در جای دیگر فرمود: «چیزی ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن و بعد از آن و همراه آن دیدم.»

مثلاً در زمینه تفسیر قرآن خود حضرت می فرماید:

«و نوری که باید به آن اقتدارشود آن نور همان قرآن است آن را به سخن آرید اگرچه هرگز سخن نمی گوید اما من از جانب او شما را آگاهی می دهم، بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته علاج درد و نظم حیات اجتماعی شماست.»

مفسران بزرگ گفته اند:

«علی (ع) نخستین کسی بود که علوم قرآن را به چند نوع تقسیم کرد و شصت نوع آن را دیکته فرمود و برای هر نوع مثال ویژه ای ذکر کرد. در زمینه فصاحت، سخنوری، ادب و بلاغت به گونه ای بود که سید رضی می گوید: «امیرالمومنین آبشخور فصاحت و ریشه و زادگان بلاغت است.» هر گوینده سخنور از او دنباله روی کرد و هرواعظ سخنرانی از سخن او مدد گرفت در عین حال به او نرسیدند و از او عقب ماندند. فصاحت و بلاغت حضرت علی (ع) فقط در آوردن الفاظ زیبا و چیدن آنها در کنار هم نبود بلکه پرمغز و حکمت آمیز هم بود آن حضرت اساساً سخنانش را برای ادای مقصود می گفت و آهنگ موسیقی کلامش بر اعماق احساسات پنجه می افکند آن گاه در پیش از نیم صفحه این جمله ملو را ستایش می کند و می گوید در همه کتاب ما اگر جز این یک جمله نبود کافی بلکه کفایت بود بهترین سخن آن است که کم آن تو را از سیارش بی نیاز کند و معنی در لفظ پنهان نشده باشد و بلکه ظاهر و نمودار باشد.

اما درزمینه عرفان چه نظری و چه علمی به اندازه‌ای از آن حضرت مطلب نقل شده است که بای هیچ کس جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که علی (ع) پدر عرفان است. عارفان و صوفیان چه آنان که بیراهه رفته‌ان و درمباحث عقلی علی را پیشوای و مقتدای خود می‌دانند. همه عرفا از قرن هفتم هجری به این طرف درباره توحید به شکل فلسفی و با مدد گرفتن از کشف و شهود عرفانی بحث کرده‌اند. اما عارفانی کم قصد آن را دارند آب را از سرچشمه اصلی و زلال آن بنوشند و آیات قرآنی مربوط به توحید و اسما و صفات را از هنر واقعی آن فراگیرند. آن حضرت در نهج البلاغه با دو روش به بحث توحید و خداشناسی پرداخته است: یکی از طریق توجه انسانها به پدیده‌ها و نظم موجود در آنها و این که پدیده‌ها نیازمند پدیدآورنده‌ای است اما روش جذاب و دلنشین دیگری که در بیشتر مباحث توحیدی نهج البلاغه ارائه شده است. روش تعلقی و مکفی است.

به قول استاد شهید مطهری:

در بحث‌های توحیدی نهج البلاغه آنچه اساس محور و تکیه گاه همه بحثها و استدلالهاست اطلاق و لاحوی و احاطه ذاتی حق است. مسأله دیگر «سباطت مطلقه» و نفی هرگونه کثرت تجزی و نفی هرگونه مغایرت صفات حق با ذات حق است و این که قدمت او زمانی و وحدت او وحدت عددی نیست. کلام خدا عین العقل اوست نه از نوع احاطه اذهان بریک معنی و مفهوم دیگر.

علی نه تنها خدا را پرستش می کرد و به آن یگانه عشق می ورزید و شب و روزش با یاد حق می گذشت بلکه توانست با تفکر عقلی، یافته های قلبی خویش را در مورد خدا و صفات و اسماء او، به تندرستی تبیین کند او در میان مردم و در میان اندیش ها صاف و زلال توحیدی و ذوق عرفانی همچون معقول در میان محسوس بود. او به توصیه پیامبر (س) غیر از سولک علمی در مسائل تعلقی و استدلالی کردن اندیشه های توحیدی، گوی سبقت را از همگان ربوده بود، از همین روی ما این بزرگ مرد را پدر عرفان اسلامی می دانیم.

علی و جهاد

جهاد یکی از عالیترین اعمالی است که انسان را به خداوند نزدیک می کند و بشرخاکی را که دل در طلب راحتی داند با بذل جان و مال در برابر دشمن خدا به پرواز درمی آورد. چه عملی بالاتر و بهتر از اینکه اسنان با ایمان از خانه و فرزند و همسر و یاران و دوستان دست بکشد و از کار و علائق دنیوی دل بکند و به نبرد دشمنان خدا برود، آیا سیر و سلوکی بالاتر و مقامی والاتر و بهتر از این می توان یافت بنابراین کسانی که در گوشه ای به تسبیح و ذکر و ورد مشغول شوند و تنها به راز و نیاز و دعا می پردازند و از خطر دشمنان اسلام غفلت نمایند نه تنها سیر الله نکرده بلکه این نوعی خلود در ارض و دل بستن به دنیا است. سپس آنان که در مقام سیر و سلوک و در تکاپوی رسیدن به قرب الهی اند و دوست دارند میهمان خدا باشند نباید از جهاد فی سبیل الله غافل گردند بلکه باید برای دفاع از کیان اسلام و نشر آن با وجود شرایطی از جان و مال دریغ نورزند تا انسانی وارسته و مورد عنایت

خدا باشند. به همین اساس که می بینیم الگو اسوه عارفان امیرالمومنین علی (ع) در تمامی جنگهای صدر اسلام و رکاب رسول خدا شرک کردند و از کیان اسلام و قرآن دفاع نمود و ارکان اسلام را محکم کرد و هرگز نگفت در گوشه ای به عبادت مشغول می گردم بلکه در جهاد در راه خدا و تلاش برای استقرار ارکان اسلام را بالاترین عبادت می دانست.

علامه حلی می نویسد:

لاخلاف بین المسلمین کافه ان الدین انما تمهدت قواعد و تسیدت ارکانه بسیف مولانا امیرالمومنین (ع) لم یسبقه فی ذلک سابق و لالحقه لاحق...،
معنی هیچ خلافتی بین مسلمانان نیست که پایدار و ارکان دین اسلام به شمشیر علی (ع) استحکام یافت هیچ کس در این کار به او سبقت نگرفت و بعد از او کسی به او محلق نخواهد شد،... او کرب و اندوه را از چهره رسول خدا می زدود و ملائکه از حملاتش بر مشرکین تعجب می کردند.

«مفهوم جهاد»

در ریشه واژه جهاد اختلاف است بعضی اهل لغت چنین گفته اند جهاد اگر از ریشه «جهاد» باشد به معنای وسعت، قدرت، توان و طلاق است. و اگر از ماده «جهاد» آمده باشد به معنای سختی و مشقت می باشد. در مجمع البحرین آمده است: جهاد هم به فتح جیم آمده (جهاد) و هم به ضم جیم (جهد) و هر دو به معنای وسعت و طاقت است، و بعضی گفته اند اگر به فتح باشد به معنای شفقت است و اگر به فهم باشد به معنی ملاقت و توان است راغب

می گوید: (جهد) و (جهد) هر دو به معنای ملاقات و مشقت آمده و بعضی گویند (جهد) به معنای مشقت است و (جهد) به معنای وسعت است. به هر حال هرگاه کلمه جهاد را از ریشه جهد بدانیم در صورت مجاهد به کسی گفته می شود که تمام قدرت و توان و نیروی خود را در راه هدف خود بکار گرفته است و اگر جهاد را از ریشه جهد در نظر بگیریم در این صورت مجاهد به کسی گفته می شود که برای رسیدن به هدف خود در مشکلات گام بردارد و در سختیهای طاقت فرسا خواسته خود را پیدا می کند. به نظر می رسد معنای اول که جماد از ماده (جهد) گرفته شده باشد با آنچه از نظرقوانین شرع مطرح است مناسبت باشد. در مجمع البحرین آمده است، جهاد شرعاً دادن مال و جان برای اعلاى کلمه اسلام و اقامه شعائر ایمان است.

اهمیت جهاد

جهاد یک قانون عمومی در عالم خلقت است، زیرا تمامی موجودات زنده اعم از نبات و حیوان به وسیله جهاد و کوشش موانع را از سر راه خود به می‌دارند تا به کمال مطلوب خود برسند. ریشه‌های درخت در اعماق زمین برای بدست آوردن غذا و نیرو به طور دائم در حرکت و فعالیت است و اگر روزی این کوشش را ترک کند ادامه حیات برای آن غیرممکن است و لذا اگر در حرکت خود در اعماق زمین با موانعی برخورد کند چنانچه قادر باشد آن را سوراخ کند و به مسیر خود ادامه می‌دهد. عجیب این است که ریشه‌های نازک و لطیف گاهی همانند متدهای فولادی با موانعی به نبرد برمی‌خیزند و اگر احیاناً این توانایی را نداشت راه خود را کج کرده و با دور زدن از آن مانع می‌گذرد.

«چند آیه درباره‌ی اهمیت جهاد»

۱- یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بس المقیر.
ای پیامبر با کافران و منافقان به جهاد برخیز و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر جایگاه آنان جهنم است و به جایگاهی است.

۲- یا ایها النبی مرض المومنین علی القتال...؟

ای پیامبر مؤمنان را به جنگ با دشمنان تحریک کن.

۳- ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل علی العالمین.

اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع و نابود نمی کرد فساد روی زمین را می گرفت ولی خداوند برجهانیان منت می گذارد و از سرلطف خود بربندگانش اجازه نمی دهد که ناپسندی و فساد درجهان پیروز گردد زیرا که او خدای فضل و کرم بر تمامی اهل این عالم است.

۴- وقاتلوهوم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین و کله لله .

ای مسلمانان با کافران به پیکار و جهاد برخیزید تا در روی زمین فتنه و فساد باقی نماند و دین خدا آیین همگانی گردد.

جهادعلی و شرایط زنان

بدون تردید ارزش هرکاری و عملی بستگی به اخلاص آن عمل و موقعیت و شرایط و تحقق آن کار دارد. و هرچه عمل خالص تر و خداپسندانه تر باشد ارزش آن بیشتر است. چیزی که در آن شک و تردیدی وجود ندارد این است که پیکار و جهاد علی (ع) تنها برای خدا و تقویت اسلام بود. او در میدانهای جنگ به این هدف می جنگید که جمعیتی هدایت شوند و از تاریکیها به نورحق روی آورند و از قعرجهنم به اعلی اعلین بهشت راه یابند.

این حقیقت را در یکی از خطبههای حضرت درجنگ صفین به یارانش ملاحظه می کنیم در آن موقعی که یارانش از تأخیر فرمان جنگ صفین ناراحت بود به آنها فرمود: به خدا سوگند هرروزی جنگ را به تأخیر می اندازم به خاطر آن است که آرزو دارم عدهای از آنها به جمعیت ما بپیوندند و هدایت شوند و در لابه لای تاریکیها پرتویی از نور مرا ببینند و به

سوی من آیند. و از طرف دیگر جهاد علی در شرایطی بود که اسلام در غربت و تنهایی به سر می برد نه عده و جمعیتی داشت و نه نیرو و قدرتی، از نظر سلاح و امکانات در حد صفر بود و از جهت سرباز و لشکر ضعیف بود و تعداد نفراتی که در پیامبر اسلام گرویده بودند هم اندک بود و هم امکانات مالی نداشتند و در جنگ «بدر» تنها چند مرکب برای لشکر اسلام بیشتر نبود و در بعضی جنگها چند روز را هر نفر به خرمایی اکتفا می کرد و در صحنه نبرد و کار زار حضور فعال داشت. در چنین شرایط و اوضاع غربت اسلام بود که علی (ع) مردانه وارد میدان جنگ می شد و یک تنه با صدها نفر می جنگید و دشمنان اسلام را قلع و قمع می کرد و گاهی با حمله مردانه ی علی در میدانهای جنگ شکست به لشکر نیرومند دشمن وارد می گردید. امیر مؤمنان در شرایطی می جنگید که تمام کفر و شرک با یهود و نصاری جزیره العرب دست به دست هم دادند و با هم پیمانی نظامی علیه السلام بستند و تمام امکانات خود را تجهیز کردند و به میدان آوردند و جنگ احزاب «خندق» را به پا کردند. در آن جنگ تنها علی میدان دار بود که عمد و بن عبد و درابه جهنم فرستاد و سایر همراهانش را که برای نبرد با مسلمانان به میدان سوی خندق آمده بودند تارومار کرد و نیروی چند هزار نفری دشمن را مجبور به عقب نشینی کرد. این فرزند ابوطالب حیدر کرار بود که در جنگ حسین یک تنه در برابر دشمنان قوی و قسم خورده ی آنجا ایستادگی کرد و شمشیر زد تا جایی که دشمنان مجبور به عقب نشینی شدند و بالاخره علی (ع) آن کسی که درب خیر را از جا کند و راه مسلمانان را به قلعه های یهودیان خیر بگشود و فتح و پیروزی را برای آنان به ارمغان

آورد، در چنین شرایطی جهاد امیر مومنان و خلیفه رسول الله علی بن ابی طالب معنای واقعی به خود می گیرد و نام «جهاد فی سبیل الله» را به خود اختصاص می دهد. پس اگر بگوییم اسلام بر برکت شمشیر علی بن ابی طالب حیات گرفت، گزاف نگفته ایم زیرا شمشیر علی جلو هجوم دشمنان اسلام را گرفت و نگذاشت دین چنین اسلام تضعیف گردد.

علی و نماز

در میان اعمال مذهبی نماز دارای اهمیت بسیار والایی است و از سابقه ای بسیار دیرینه برخوردار است، چون از دیرباز در همه ی ادیان الهی نقش برجسته و مهمی داشته است. از باب نمونه در قرآن کریم از زبان حضرت عیسی (ع) نقل شده که : و او حیانی بالصلاه و الزکاه مادمت حیا؛ خداوند مرا به نماز و زکات سفارش کرده است تا آنگاه که زنده ام. مشابه این سخن در مورد پیامبران دیگر نیز آمده است. در تاریخ اسلام نیز نماز اولین عبادتی بود که پیامبر به برپای آن فرمان یافت و از آن پس بود که سایر احکام اسلامی تشریح شد. نماز یکی از تعلیمات بنیادی و علمی اسلام است و کانون محوری بسیاری ارزشهای اخلاقی و معنوی و اجتماعی اینم مکتب آسمانی بشمار می رود.

نماز همچون کعبه ای است که ایر اعمال عبادی برگرد آن می چرخد و با آن ارتباط وثیق دارد. همچنان که در قرآن نماز همپای زکات ذکر شده است و با اعمال سیاسی عبادی حج با همه اهمیتی که دارد بدون نماز طواف ناقص و باطل است و جماد نیز روح و معنا و انگیزه و نیروی خود را از نماز می گیرد و همچنین سایر اعمال عبادی اسلام اعم از فردی و اجتماعی

که به نحوی به نماز گره خورده تحت تأثیر قرار دارد. بنابراین این نماز رکنی از ارکان اصلی شریعت اسلام و آیین مسلمانی است و نه قابل تفکیک از سایر تعالیم اسلامی است و نه در هیچ حالی کنار گذاشتنی و قابل بی اعتنایی و سستی در بر پای همگانی آن که « الصلاة لا تسقط مجال ».

نماز یاد خدا و همسخین با اوست نماز اظهار خضوع و خشوع و بندگی در برابر معبودی بی همتا و پرواز ملکوتی بندگان به سوب خداست، تا جایی که پیامبر فرمود: نور چشم من در نماز قرار داده شده).

علی و کار و انفاق

انسان اتز روزگاران پیشین تاکنون با هر ایده و مکتبی مجبور بوده که بهکار و فعالیت اقتصادی اهمیت بدهد؛ انسان مادی و دنیا گرد برای زفاه و عیش و نوش بهتر، و انسانهای الهی آباد کردن مزرعه آخرت و آرامش خاطر و برای ادامه حیات و عبادت و کمال به کار توجه نموده است.

ار این روست بی تردید می توان گفت در طول تاریخ هر جامعه ای - هر چند محدود و کوچک - بخش عمده ای از فعالیتهای خود سعی در راه مسائل اقتصادی و کاری صرف کرده و می کنید. اسلام هم از ان جا کردین کامل و جامعی است و به تمام خواسته های انسان ارجح میژ نهد به کار و تلاش اقتصادی و اهمیت فراوان داده و حتی آن را در کمال و رشد انسانها مؤثر دانسته و بیکاری و تنبلی و کم کاری را خدمت نموده است.

توجه و تأکید اسلام به مسائل مالی و کسب و کار از آن روست که بیگانگان نتوانند بر مسلمانان تسلطی یابند چنان که قرآن می فرماید تسلط بیگانگان نتوانند بر مسلمانان تسلطی یابند چنان که قرآن می فرماید تسلط بیگانگان وقتی است که مسلمانان از جنبه های مالی و اقتصادی توان و بنیه کافی داشته باشند و بدون تردید ریشه تمام وابستگیها در وابستگی اقتصادی بوده است. چنان حضرت علی فرموده است: «محتاج هر کس شوی، اسیرش خواهی شد.» مع الاسف مسلمانانی که کمتر به حقایق اسلامی آگاهی دارند به اشتباه می پندارند که اسلام با کار و فعالیت اقتصادی میانه ای ندارد و پیروان خود را به عزلت و گوشه نشینی سفارش می کند! اما باید گفت: اسلام همان گونه که جنبه های روحی و معنوی انسانها را مورد عنایت قرار داده و بعضی عبادتها را واجب و برخی را مستحب نموده، جهاد و کفر ستبری را برای بقای حق و حقیقت ضروری دانسته به همسرداری و علاقه به فرزند برای بقاء نسل و ارضاء خواسته های درونی به دید موافق نگریسته است و احیاناً لازم و واجب شمرده است همین طور که به کار و فعالیت اقتصادی و بی نیازی فرد و جامعه اسلامی سفارش اکید کرده و بیکاری را خدمت و ملامت نموده است. البته در مکتب حیات بخش اسلام برای کار و فعالیت اقتصادی مثل سایر مسائل و احکام دیگر شرایط و مقرراتی قرار داده شده تا مسلمانان دچار دل بستگی به دنیا و انحراف از مسیر صحیح که موجب اخلال در زمین می شود نگردند و با رعایت شرایط و مقررات اسلامی کار برای آنها مسیر الی الله شود و به تعبیر کلام معصوم «لکاسب حبیب الله» گردد.

چند نکته

برای روشن شدن موضوع توجه به چند نکته ضروری است:

- از دیدگاه اسلام کار منحصر به کارهای بدنی و دستی نیست بلکه هر نوع تلاش و کوششی که در خدمت به جامعه و خیر و صلاح مردم باشد کار محسوب می شود. بنابراین همانگونه که ساختمان سازی، جاده سازی، کارگری، کشاورزی و تجارت مصداق کار است. پزشکی - مهندسی - کارهای اداری - تبلیغ دینی و خلاصه هر گونه فعالیتی که در رفع نیاز جامعه مؤثر باشد نیز کار به شمار می آید. ۲ کار از دیدگاه اسلام وقتی محترم است که به عفت عمومی و اخلاق جامعه آسیب نرساند و یا با شرافت و عزت نفس انسانی منافاتی نداشته باشد، بنابراین در شریعت اسلام رشوه خواری، ربا خواری، درآمد از راه قمار و زنا، فروش مشروبات الکلی و هر نوع درآمدی که از این نوع کارهای زشت و پلید باشد حرام است و مجازات دنیوی و اخروی دارد.

- از سخنان پیشوایان اسلام به خوبی استفاده می شود که اگر هدف انسان از کار، این باشد که زندگی خوار عائله خویش را بهبود بخشد و از مازاد درآمد در آمدش به معیشت دیگران کمک کند، آن کار در اسلام به مقدس و مرضای خداوند است و موجب کمال و رشد و تعالی انسان به سوی رب الارباب است. ولی اگر به قصد ثروت اندوزی و تکاثر و قدرت و تفوق طلبی به دیگران باشد نه تنها ممدوح نیست بلکه مذموم و راه شیطان رفتن است همین

طور از بیکاری و تنبلی و بارخود به دوش دیگران انداختن و از درآمد دیگران بهره‌وری نمودن نیز خدمت شده و اسلام سخت به مخالفت با آن برخاسته است.

دیدگاه و کردار امام

امیرالمومنین (ع) این انسان کامل و اسوه تقوا و فضیلت همچنان که در عبادت، زهد، پرهیزکاری، عدالت، جهاد، شجاعت، کمک به محرومان و علم و دانش پس از پیامبر سرآمد همگان بود، در کار و کشاورزی هم قدری فعال و کوشا بود که از این نظر هم برجستگی خاصی داشت، زیرا علی (ع) سالیانی از عمر شریف خود را مخصوصاً در دوران ۲۵ سالگی که از صفحه سیاسی کنار گذاشته شده بود.

علی و زهد و پارسایی

زهد و بی‌رغبتی به بهره‌ها و دستاوردهای نامشروع دل نبستن به مال و منال دنیوی و ترک تعلق روی به جاه و جبروت قدرتهای اجتماعی رهتو شد معنوی نیرومندی است که راه سیروسلوک به بارگاه الهی را صاف و هموار می‌سازد. زهد میوه‌ترش دینداری خالصانه است. زهد نه تنها با عرفان و معرفت الله بیگانه نیست که مبداء اصلی عرفانهاست. خوی زاهدانه و سیروسلوک بی‌رغبثانه نسبت به جلوه‌های حیات مادی - درعین بهره‌مندی از نعمتهای حلال الهی - بزرگترین امدادگر دینداران و مرکب را هوارسالکان الی الله است. بی‌اعتنائی به منافی که دنیاپرستان شبانه‌روز برای کسب آن دل و دین تباه کرده و سهل و آسان به انواع خیانتها و نیرنگها و قانون شکنی‌ها و نامردیها متوسل می‌شوند خود بهترین راه

مبارزه با اهریمن صفتی‌ها و نیرومندترین ضربه‌شکننده صفوف ظلم و تبهکاری است. حضور زاهدان وارسته و اصلاحگر در زندگی اجتماعی این چنین اثر گذارد حیاتی است. دستیابی به زهد حقیقی و آراسته شدن به آن اگرچه در آغاز با تلخکامیها و تحمل ارادی ناملايمات و پشت پا زدن به مشتهیات نفسانی توأم است اما هرگاه این نهال برومند استحکام یابد و به بار بنشیند زندگی شیرین می‌گردد و گام‌زدن در راه حق و عمل کردن به همه تعالیم دین بسیار آسان و پرجاذبه می‌شود. بی‌رغبتی به آمال مادی و دل‌ندادن به جاذبه‌ها و زرق و برقهای تهی مایه آن خود مقدمه رهایی از بندهای اسارت دنیا و اسباب دلبستگی و اشتیاق به عالم غیب و ملکوت و نعمتهای بارگاه الهی است.

مفهوم زهد.

اهل نعمت زهد را اینگونه تعریف کرده‌اند

(ترك نمودن كاری و اعراض از چیزی برخلاف میل و رغبت عمل

کردن)

عرفاهم در زهد گفته‌اند:

«زهد یعنی خودداری از اعمال حلالی که موجب لذت و خوشایند نفس می‌گردد بی‌اعتنائی به دنیا و توجه به آخرت - روی گردانیدن از هر چه غیر خداست و توجه به خداست و رضایت ذات مقدس پروردگار عالم»

پس زهد عبارت است از دل برکندن و روی برگرداندن از علایق دنیوی و بی رغبتی است از دل برکندن و روی برگرداندن از علایق دنیوی و بی رغبتی و بی توجهی به هر چه که آدمی را از یاد خدا باز می دارد.

«ازدواج علی»

در این قسمت نخست خلاصه‌ای از زندگانی و فضایل دخت گرامی رسول خدا و همسر باوفا علی می آید و سپس به چگونگی پیوند خجسته میان این دو گوهر تابناک علی و فاطمه (ع)، که پس از جنگ بدر - (سال دوم هجرت). واقع شد اشاره می شود.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

نقش حضرت فاطمه زهرا در زندگی حضرت علی (ع)

«ولادت فاطمه زهرا»

بانوی دوسرا به هنگام ظهور اسلام و پس از بعثت پدرش پیامبر اکرم و در آن هنگام که قیام حیاتبخش اسلام بتازگی ظهور نمود و برپایگاههای پیروزی گام می گذاشت چشم به این جهان گشود.

فاطمه (ع) یادگاری از همسر عزیز محمد (ص) خدیجه است، نخستین زنی بود که پیامبر با وی ازدواج کرد و اولین زنی بود که در آغاز بعثت آن حضرت به وی ایمان آورد و آیین خدا را به جان خرید. خدیجه با مال سرشار خویش پایه های اسلام را استوار ساخت و با فداکاریش در راه تحقق ندای توحید و اسلام از هیچ فداکاری دریغ نکرد. رسول خدا به این فداکاری ارج نهاد و او را هیچ گاه از یاد نبرد. به نقل مورخان شیعه فاطمه از چنین مادر بزرگواری سه یا پنج سال بعد از بعثت پیامبر به دنیا آمد اما اغلب مورخان اهل سنت ولادت آن بانوی دوسرا را پنج سال قبل از بعثت دانسته اند. علت اینکه میلاد فاطمه را قبل از بعثت نقل کرده اند و تاریخ ولادت را تغییر داده اند به دو منظور بوده است.

۱- فضایی که در ولادت فاطمه زهرا در روایات آمده است خدشه دار کنند.

۲- با نقل این تاریخ دروغین می خواهند چنین جلوه دهند که فاطمه در سن هجده سالگی با علی ازدواج کرده است و چنین نتیجه بگیرند که او دختری معمولی بوده و در خانه مانده بوده است و کسی برای ازدواج با او پیشقدم نمی شده است.

ازدواج علی با فاطمه

اکنون که با گوشه‌ای از فضایل علی و فاطمه آشنا شدیم به ازدواج این دو با هم می‌پردازیم. علی بن ابی طالب به سن ۲۵ تا ۲۶ سالگی رسیده است و بنابه امر الهی و سنت حسنه اسلامی باید با همسری که از نظر ایمان و تقوا و دانش و بینش و نجابت و اصالت هم شأن او باشد، ازدواج کند تا به کشتی زندگی خود سکون و آرامش بخشد. چنین همسری جز دختر رسول خدا که به همه‌ی خصوصیات او از هنگام تولد تا آن زمان کاملاً آشنایی داشت کس دیگری وجود نداشت. از طرف دیگر فاطمه زهرا به ۹ سالگی رسیده بود از رشد و کمال عقلانی و افری نیز بهره‌مند بود و با وجود کمی سن از جهت رشد فکری و عقلانی از دیگران ممتاز بود و خدای عزوجل ذهنی وقار و هوشی سراسر به او عطا کرده بود. از جمال و زیبایی بهره‌ و افری داشت. این فضایل، وی را از دختران دیگر ممتاز می‌کرد. از همه مهمتر اینکه او را در دانشگاه بزرگ وحی و رسالت از علوم و دانش اسلامی بهره فراوانی برده بود از این روز فاطمه از هر جهت به حد کمال رسیده بود. همین فضایل و کمالات او بود که بسیاری از ثروتمندان و صحابی معروف رسول خدا همچون، ابوبکر، عمر، عثمان و عبدالرحمان بن عوف و دیگران - به خواستگاری وی می‌آمدند. اما پیامبر به هیچ کدام پاسخ

مثبت نمی‌داد و این جملات را در پاسخ به آنها می‌گفت: ازدواج فاطمه بدست خداست و اگر خدا بخواهد او را به زوجت کسی درآورد، درمی‌آورد. هنوز زمان اوج او نرسیده است. فاطمه به تقدیر الهی باید با شخصیتی ازدواج کند که او همچون از فضایل و کمالات بی‌شماری برخوردار باشد و آن شخصیت غیر از «علی بن ابی‌طالب» کس دیگری نخواهد بود.

شایان ذکر است که علی (ع) در مورد خوش خلقی و گشاده رویی ضرب‌المثل است تا آنجا که دشمنانش او را سرزنش کرده به این موضوع را از معایب او دانسته‌اند. عمر بن عاص به مردم شام می‌گفت: او منفعت شوخ است و علی (ع) رد این باره چنین فرموده است: «شگفتا از پسر نابغه برای مردم شام چنین وانمود می‌کند که در من شوخی است و من مردی هستم که بسیار شوخی و مزاح می‌کنم».

عمر و عاص این سخن خود را از عمر بن خطاب گرفته است که چون به فاطمه خواست علی (ع) را جانشین خود کند به او گفت: اگر نوعی از شوخی در تو نبود برای این کار شایسته بودی!

ولی علی (ع) شاخص اعتدال است در مورد فتنه‌ها روشی خاص اختیار می‌نماید وی در حکمت ۱ می‌فرماید: در فتنه‌ها، چونان شتر دو ساله بالش نه پشتی دارد که سواری دهد و نه پشتیانی تا او را بدو شد صدها نکته سیاسی و رفتاری در این یک مطلب کوتاه نهفته است. در مورد مسائلی که فقط برای ایجاد تفرقه و فتنه است چه راهی بهتر از بی‌توجهی به عامل

این کار در دهه های اخیر روانشناسان تنها راه مقابله ما این پدیده مضر را بی توجهی شناخته اند. یک مقایسه زمانی نتیجه گیری را بسیار آسان می نماید.

در جای دیگر انسان را طمع ورزی منع می کند زیرا به عقیده ایشان با ارزش ترین داشته انسان شخصیت وی می باشد در حالیکه طمع ورزی شخصیت او را لگد مال می نماید.

امام علی اسطوره استقامت است. انسان دارای روح الهی است هرگز نباید خود را شکست خورده حساب نیاید او نبایست راز سختی های خور را آشکار سازد. زیرا به عقیده امام علی خود را خ؟؟ نموده است.

چه زیبا! نکته بسیار ریزی است و در عین حال مهم، انسان باید همواره خوند را سزافراز چون کوه بدانند نه مانند ذره های غبار بر روی زمین، هر گونه سختی مقدمه پیروزی است. خداوند به انسان قول نداده است که هرگز سختی نبیند ولی به او اطمینان داده است که بعد از هر سختی، پیروزی از آن او خواهد بود.

در همین حکمت امام علی (ع) نکته بسیار ظریف دیگری را نیز یادآوری می کنند. کم

گوی و گزیده گوی چند دور تا ذانک تو جان شود؟

مجتهد است انسان شنونده خوبی باشد و از روی منطق زبان گشاید.

در مورد شناخت ضد ارزش وی می فرماید: بخل ننگ و ترس نقصان است و تهیدستی مرد

زیرک را در برهان کند می سازد و انسان تهیدست در شهر خویش نیز بیگانه است.

از نظر سخاوت امام علی (ع)، روزه می گرفت و با آنکه از گرسنگی سست می شد باز خوراک و توشه خود را ایثار می فرمود و آیات نهم و دهم سوره هفتاد و ششم دهد (انسان) درباره او نازل شده است که می فرماید:

خوراک را با آنکه دوست دارنش به درویش و یتیم و اسیر می خوراند

درباره او آیه ۲۷۶ سوره دوم (بقره) نازل شد که می فرماید:

آنان که اموال خود را شب و روز و پوشیده و آشکار انفاق می کنند.

پس در نظر این انسان خست و ننگ و عار است. در زندگی روزمره اگر انسان بتواند دیگران

را دریابد و به آنها کمک نماید بعد روحانی خود را تغذیه کرده و در حقیقت به خود کمک

کرده است. فهم این قضیه یک ذهن پاک می خواهد.

در مورد شجاعت چنان است که نام همه شجاعان پیش از خود را زیاد برده است و نام همه

کسانی که پس از او آمده اند محو کرده است.

او دلاوری است که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری بیم نکرده است و با هیچکس نبرد

نکرده مگر اینکه او را مغلوب ساخته است.

سید رضی می گوید: آنکس که دل با جرأت را راهنمای خود کرد در پیش او هر تاریکی

روشن باشد. اشخاص شجاع و با جرأت مانند علی (ع) پیش از همه کس می توانند

جوانمردی و فتوت داشته و بلکه اصلاً طبیعت آنها اینطور شد؟؟ شده است.

و امام علی (ع) خود می فرمایند: باید که هیچکس جز از گناه خود نترسد.

امام علی (ع)

ناتوانی، آفت و شکیبایی شجاعت و زهد و ثروت و پرهیزگاری پسند نگه دارنده است و چه همنشین خوبی است راضی بودن و خرسندی.

این سخن تکمیل کننده مکتب قبلی است و نشاندهنده آن است که شجاعت نه تنها در زور و بازو و بلکه در شکیبایی است و ناتوانی بعنوان آفت خورنده روح انسان است. او پر گذشت ترین مردم از خطا بود و بخشنده ترین مردم در بخشش نسبت به کسانی که به او بدی می کردند. درستی این سخن در جنگ جمل آشکار شد هنگامیکه بر مردان حکم، که از همگان نسبت به او دشمن تر بود، پیروز شد گذشت فرمود اما در مورد زهد در این جهان و بی رغبتی به آن، علی (ع) سرور همه؟؟ سلیمان است. همگان راه بسوی او دارند و نزد او زانو بر زمین می زنند.

؟؟ های او گاه با قطعه پوستی وصله خورده بود و گاه با لیف خرما و کشمشهایش از لیف خرما بود. گوشت نمی خورد مگر اندکی و می فرمود: شکمهای خود را گورستان جانوران قرار می دهد.

آن چیزی که ثروت زایل شدنی است بی نیازی است از مادیات. اگر مقام؟؟ دنیا این حکمت را درک می کردند جنگی در کره خاکی نبود. حقی ضایع نمی شد و خون بی گناهی نمی ریخت.

امام علی (ع) دانش را بعنوان میراث گرانبها و آداب را زیور و اندیشه و آینه شفاف می داند.

رشته ها و شاخه های مختلف علوم الهی از گفتار علی (ع) اقتباس شده است. علم، کلام فقه، تفسیر و عرفان، نحو و مبانی عربی همه بر گرفته از اوست. عامه و خاصه این سخن پیامبر (ص) را نقل کرده اند که فرموده است:

قاضی ترین و آگاه ترین شما به علم قضاوت علی است.

وی سینه خود؟؟ را صندوق دار می داند. خوشرویی را وسیله و دستیابی و شکیبایی را گورستان پوشاننده عیب ها می داند!

حضرت امیر (ع) می فرمایند از بدترین کارها آلودن دست به چیزی است که با؟؟ به شنا سپرده باشند.

و در جای دیگر می فرمایند: کسی که نتواند راز خود را بپوشاند از نهفتن راز دیگران ناتوان تر است.

پس تنها خردمند می تواند رازدار تو باشد.

در مورد ایثار اقتصادی و آخرت گردی وی به نکات ارزشمندی اشاره می کند یکی از این مورد صدقه دادن است.

کابر: می گوید سعادت دیگران قسمت مهمی از خوشبختی ما می باشد و حضرت علی قرنهای قبل صدقه دادن را بعنوان ارزش بیان می کند و به صدقه دهندگان مژده پاداش اخروی می دهد.

در مورد شگفتی های تن آدمی وی به نکات مهمی اشاره می نماید و نشان دهنده او ما؟؟

(انسان شناسی در تمامی ابعاد بیولوژی، فیزیولوژی و روانی) اسلامی است.

در مورد شناخت ره آورد اقبال و ادبار دنیا نیز امام علی (ع) مردم را پند می دهد.

چرا که مطالعه اقوام گذشته یکی از راه های صحیح دستیابی به سعادت است. انسان می تواند

از تجربه دیگران پند بگیرد کافی است کمی دقت و حوصله به خرج دهد.

روش زندگی با مردم امری است مهم و قلب بپیده پیکر زندگی انسان است. بسیاری از

مشکلات روحی، روانی است زاییده برخورد با دیگران است و چقدر زیبا و فصیح امام علی

این موارد را گوشزد می کند: با مردم آنگونه معاشرت کنید که اگر مرید بر شما اشک

ریزند و اگر زنده ماندید با اشتیاق به سوی شما آیند. و در حکمت بعدی روش برخورد با

دشمن را نیز خیلی خوب بازگو می کنند در حالیکه ایشان بخشیدن دشمن در هنگام دست

یابی به او را شکرانه پیروزی می داند امروزه کمی از بزرگترین مسائل روان شناختی، دوست

یابی است، دوست داشته شدن و دوست داشتن نیاز اصلی انسان است و انسانی که نتواند به

این امر فطری خود پاسخ دهد، ناتوان است. و ناله هسته فقط دوستان است که امام علی به

شیوه ایی رسد این ناله را در حکمت ۱۲ بیان می کند. حضرت علی ع با اشاره به نعمتهای

خداوند انسان را متوجه لطف خدایی سازد و او را از ناشکری کردن در برابر خدا نهی می

کند. تنها کسی می تواند خدا را با تمام وجود شکر نماید که واقف به تمام داده های او باشد

انسان بدون لطف و بخشش آفریدگار هیچ نیست به نظر این بهترین دلیل این است که او حتی از یک ساعت دیگر از زندگی خود بی خبر است. او مرهون عنایت خداست.

امام علی (ع) بعنوان شخص شاخص در تمام زمینه ها خویشاوندان را به اتحاد با یکدیگر فرا می خواند زمانی که به انسان از کانون خانواده خارج شود بیگانگان برای رسیدن به اهداف خود پذیرای او می شوند و در عین حال حتی ذره ای به فکر آن شخص نخواهند بود. امن ترین مکان برای رشد انسان و استعدادهای او خانواده است. آن را می بایست غنیمت شمرد.

در مورد یک مسأله اخلاقی - اجتماعی که امروزه ما با آن روبه رو هستیم روش برخورد با فریب خوردگان است. اشاره به واقعه زیر در اینجا خالی از لطف نیست:

به هنگام حرکت امام علیه السلام جهت سرکوب شورشیان بصره سعد وقاص و محمد بن مسلم و اسامه بن زید و عبدالله بن عمر آماده حرکت شدند، امام از آنها پرسید چرا آماده جهاد نمی شوید؟

گفتند از اینکه مسلمانی را بکشیم ناراحتیم! امام فرمود بر بیعت من وفا دارید؟ گفتند آری، امام فرمود به خانه های تان بروید آن گاه زیر لب زنومنه کرد: هر فریب خورده ای را نمی توان سرزنش کرد. مسأله جبر و اختیار سالهای سال ذهن بشر را بخود مشغول کرده است و حتی نوابغ نیز در اینکه زندگی جبر است یا اختیار دچار تشویش هستند ولی اسلام حد وسط را قبول دارد یعنی انسان با کمک خدا عمل می نماید اگر چه انسان اختیار دارد ولی در داشتن

اختبار به او جبر شده است یعنی در داشتن اختیار، مختار نبوده است و امام علی (ع) این مسأله را با بیان شیوایی خود بسیار خوب روشن نموده اند.

در زمینه؟؟ افراد نیز امام علی (ع) مسأله زیبایی و بهداشت و از همه مهتر جانب اختبار را رعایت کرده و می فرمایند هر کس آنچه را دوست دارد انجام دهد.

امروزه چه بسیارند افرادی که از جنگ درون و بیرون فرار می کنند. منظورم جنگ وجدان و جنگ برای اعاده حق است. و امام علی در مورد این افراد می گویند حق را خوار کرده و باطل را نیز یاری نکردند.

یعنی هیچ گونه نقشی وز زندگی ندارند و مانند حیوانات انسان نما زندگی خواهند کرد و این امری است که باعث بلندی آنها می شود.

دنیا کنونی یعنی خو؟؟ و خداپرستی، ای کاش سیاستمداران دنیا این جمله امام علی (ع) را حیت برا یکبار هم که شده می فهمیدند که: آن کس که در پی آرزوی خویش تازد، مرگ او را از پای در آورد. هدف نهایی انسان هوا پصرست هر چه باشد، که آن نخواهد رسید

زیرا قبل از رسیدن به آن خواهد مرد. ای کاش اندیشه کنند!

انسان جایز الخطا است. او خطا می کند و مناسب خطای خود جزا می بیند ولی امام علی (ع)

دو مورد جوانمردان، نصیحت می کند که از خطای آن در گذرید. به گذشته آنها نیز باید

توجه کرد. زیرا جوانمردان به واقع انسانند و به قول شکسپیر: آنکس که جرأت انجام

کارهای شایسته دارد انسان است.

پس می توان از خطای جوانمردان به گفته امام (ع) گذشت. زمان ارزش بسیار فراوان دارد. حتماً شنیده اید وق طلاست امام علی (ع) در مکتب ۲۱ به آن اشاره کرده است و امام علی (ع) از انسانها خواسته که ترس و شدم را کنار گذارند که ترس باعث ناامیدی و شدم محرمیت است.

حضرت امیر (ع) می فرمایند: اگر آرزو مندید که به سعادت برسید پیش از آنکه خود عبرت دیگران شوید از دیگران پند و عبرت بگیرید. اگر مأیوس و ناامید باشیم هدف را باخته ایم و انسان بودن هدف مرده است.

حضرت علی (ع) می فرماید: امیدوارترین مردم کسی است که اگر نقصی در کارش پدید آید بی تأمل در راه صلاحش بکوشد.

دین اسلام انسان را به گرفتن حق خود ترغیب می نماید هرگز به سلمان اجازه مظلوم واقع شدن را نمی دهد. اسلام به درون انسان توجه دارد. در صورتیکه حق خود را بگیرد از درون ویران می شود چه بسا ویرانی درون هرگز آباد نگردد.

امام علی (ع): ما را حقی است اگر به ما داده شو و گرنه بر پشت شتران سوار شویم و برای گرفتن آن برانیم هر چند شب روی به طول انجامد.

جهاد نیز برای احیای حق است و دوست و دشمن می دانند که حضرت علی (ع) سرور همه مجاهدان عالم است و در جهاد در راه خدا همیشه اولین داوطلب و پیشقدم بود.

انسان دارای اختیار است او عقل دارد و می تواند فکر کند پس می بایست بلند شود و برای رسیدن به هدف عالی و غایی تلاش نماید ابراز این راه توکل بر خدا و فکرو اندیشه و تلاش خود اوست.

او می بایست خود بلند شود نه به تکبیر دیگران این است رمز موفقیت. امام علی (ع) می فرماید: کسی که کردارش او را به جایی نرساند افتخارات خ؟؟؟ او را به جایی نخواهد رسید.

اگر انسان خود را آنچه هست نتواند بمقامی بالاتر برساند موجودی ضعیف و ناچیز است. اسلام دین اتحاد و همکاری است. دین تعاون است. تا جاییکه امام علی (ع) یاری مردم و آرام کردن مصیبت دیدگان را کفراه گناهان بزرگ می داند.

یاری رساندن وظیفه خطیر انسانی است. انسان به حکم انسان بودنش می بایست یاری دهنده باشد و هدف او تنها رضای خدا باشد نه جلب نظر مردم. امام علی: ای فرزند آدم! زمانی که خدا را می بینی که انواع نعمتها را به تو می رساند تو در حالی که معصیت کاری، بترس.

این هشدار است که انسانها باید به آن توجه کنند. آیا تا به حال فکر کرده ایم چرا پیامبران و اولیای خدا همواره در نعمتی بوده اند و در بعضی انواع مزاحمتها قرار گرفته اند؟

در حالیکه دشمنان آنها در راحتی کامل بوده اند، بهتر است انسان مورد هر یک از نعمتهایی که خداوند به او ارزانی داشته فکر کند. آزمایش در دین اسلام از جانب خدا همواره بوده

است و خواهد بود این آزمایشات برای افراد گوناگون متفاوت و بنابر ظرفیت آنها صورت می گیرد. که سخت ترین نوع آزمایش آزمودن باقرونی نعمت است. باشد که فکر کنیم تا رستگار شویم.

انسان دارای روح است و روح واقعی است عظیم و ناشناخته. امام علی (ع) در این زمینه می فرمایند: کسی چیزی را در دل پنهان نکرد جز آن که در لغزش های زبان و رنگ و رخسارش آشکار خواهد گشت.

امری که امام در قرنهای پیش به آن اشاره فرموده اند همایه علم پسی کوفیسیکس (رابطه تن با روان) است که در دهه های اخیر ذهن روان شناسان را به خود مشغول کرده است. فکر می کنم دیگر لازم به توضیح نیست.

آسایش دو پایه دارد، آرامش جسم و آرایش روان. حضرت محمد (ص) می فرمایند از دارو خودداری کن تا لذت تحمل درد دارد و هر گاه؟؟؟ نداشت پس دارو کن.

متن زیر را از کتاب قتل عام پزشکی دکتر ایوان ایلچ انتخاب نموده ام تا سخن امام علی (ع) را (با آنکه خود رسا و بی نقص است) بهتر توضیح داده باشم.

قرص و دارو جز و جدا نشدنی زندگی آدم امروز شده. عصبانی بشویم قرص بخوریم، دیر هضم می شویم قرص می خوریم، بی حال هستیم قرص می خوریم، و خلاصه ماشین تن را نمی گذاریم دفاع طبیعی خودش را بکند و بروز قرص و دارو بر پا نگه می داریم تا حدیکه

بعد مجبوریم عوارض همین قرص ها را درمان کنیم و عوارض قرص های بعدی را هم با قرص درمان کنیم و این سیر تسلسل ادامه دارد تا برسیم بآدم قرص.

ریا و تملق گویی در دین اسلام منفور است. امام علی (ع) می فرمایند بهترین زهد، پنهان داشتن زهد است.

کنفوسیوس می گوید: تملق با کرامت اخلاق بندرت در یکجا جمع می شود.

گرسنگی از نیروی امام علی (ع) نمی کاست، علی دنیا را طلاق داده و با آنکه اموال زیاد از تمام سرزمینها بسوی او گسیل می شد، همه را میان فقرا پخش می کرد بدون ریا کاری و تملق، این است زهد واقعی.

هرزه رویی مقصدی دارد و مقصد نهایی همه مرگ است. (حضرت محمد ص) مرگ امری است نهفته برای انسان، همیشه به آن فکر می کند، گاهی از آنان می گریزد و گاهی به آن پناه می برد.

امام علی (ع) می فرمایند: هنگامی که تو زندگی را پشت سر می گذاری و مرگ به تو روی می آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود.

به هر حال مرگ فرا می رسد بهتر است با توشه ایی پر باد آماده سفر شویم.

امام علی (ع) هشدار، هشدار به خدا سوگند چنان پرده پوشی کرده که پنداری تو را بخشیده است منظور شناخت انسان هاست انسان بسیار مزدور و شناخت او بسیار مشکل نمی توان تصور کرد که او چگونه رفتار می کند و چه در دل است

امام (ع) در مورد اینان پاسخ دادند، بر چهار پایه استوار است صبر، یقین، عدل، جهاد. زهره خانم صفحه ۶۲۹ کتاب نهج البلاغه (سبز) را بنویس. علامت زدم در ایلام ارزش هر کاری به نیت آن است. امام علی (ع) می فرمایند نیکوکار از کار نیک بهتر و بد کار بد تر است. و این نشان دهنده توجه امام (ع) به نیت و نفس انسان است. کسی که کار بد انجام می دهد چون نیت این کار را کرده است پس او بسیار بدتر از عمل بد است.

از نفس بد جز فعل بد نیاید و از طینت نا پاک جز فساد و بی باکی نزیاده حضرت امیر (ع) می فرماید: خوبی بد تر از ستم بر مردم نمی شناسم.

در جای دیگر امام علی (ع) می فرماید: راضی هستم که مرا با زنجیر آهنین سخت ببندند. در میان کوه و دشت بر سنگ و خا شاک بکشانند ولی هرگز رضا نیستم که دلی از کردار من آزرده و خاطری پریشان گردد.

دین اسلام دین اعتدال است حتی در بخشش و حساب رس. می گویند با محبت می توان دنیا را تسخیر کرد. بله ولی محبت همراه با فکر و اندیشه .

خواجه عبدالله انصاری در این زمینه جمله ای بسیار زیبا و مشهور دارند:

اگر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری پرنده ایی باشی دل بدست آر تا کسی باشی .

امام علی (ع) می گویند انسان بنده احسان است و در جای دگر می گویند:

بخشنده باش اما زیاده روی مکن در زندگی حسابگر باش مام سخت نگیر.

در قرآن نیز به انسان ها در این زمینه سفارش شده است که طرف اعتدال رعایت کند.

نیاز انسان را بنده می کند. او را محدود می کند و نیاز بر اساس آرزوی آدمی است
غلامحسین ذوالفقاری نویسنده معاصر می گوید: تمام دردهای جسمانی از خواهش های بی
جای نفسانی بوجود می آید

آرزو اگر چه انسان را وا دار به تلاش می نماید ولی او را محتاج می کند
. امام (ع) می گویند بهترین بی نیازی، ترک آرزو هاست.
حجازی می گوید: آن توقع و آرزو عاقلانه است که از دست خودمان بر آید یک نکته زیر
اجتماعی است. در بعضی مواقع کاری را که جامعه نمی پسندد نباید انجام داد. درک و این
موضوع از ذهن بسیاری از افراد جامعه خارج است.

بهرتر دیدم ابتدا حکمت ۳۶ را بگیریم بعد ۳۵ را بدلیل نزدیک بودن معانی.
امام در جای دیگر می فرماید: کسی که آرزو هایش طولانی است کردارش نیز نا پسند
است. آرزوها حد و مرز خود را دارند. باید بر مبنای استعداد های شخص و شرایط محیطی
باشند.

چرا که فضائل کوچک در مردم جلب تحسین می کند و فضائل متوسط باعث تحیر
انسان می شود و فضائل عالی را اصلا درک نمی کنند.

فهم این جمله حضرت علی نیاز به شم اجتماعی دارد ولی اکثر مردم از لحاظ فهم اجتماعی
متاسفانه فقیرند.

حضرت امیر (ع) ثنای کنند از استحقاق عجز و یا حسد است. ثنای زیاد از ارزش چابلوسی و نفاق می باشد.

امام علی (ع) نمونه بارز یک انسان است ولی تعلق و چابلوسی را منع می کند. یک مثل یونانی است که می گوید: در بین حیوانات اهلی و رام شده از همه خطرناک تر مرد چابلوس است.

حضرت امام صادق (ع) می فرمایند: فریب خوش سخنی و شیرین زبانی ستایشگران را نخورید که دشمن پنهانی شمایند.

البته این حکمت فروتنی امام (ع) را نیز گوش زد می کنند. حضرت امیر (ع) می فرماید:

هود را از پایه ای که داری فروتر آر تا مردم ترا از پایه انسان فراتر برند.

و البته مساله دیگر بزرگواری و حسن انجام وظیفه الهی امام (ع) است و امام از مردم می خواهد که وقت خود را بیهوده هدر ندهند تا در آخرت هم عذاب آن را ببینند از این جهت در سر راه صفین افراد را از دویدن در پی خود نهی می کند.

امام (ع) چهار امر خوب و چهار هشدار به فرزند بزرگ و ارشان امام حسن (ع) می گویند که هر یک از آنها درس زندگی است و اکنون حتی بعد از قرنهای نیز در زندگی تمام جوامع کاربرد وسیعی دارد.

۱- ارزشمندترین بی نیازی عقل است. حضرت محمد نیز گرانبها ترین متاع ها را عقل می دانند و این نکته بسیار مهمی است.

۲- بزرگترین فقر بی خودی است. حجازی در این زمینه می گوید ثروت اگر به دست عمل نباشد مایع ادبار و سیه روزی خواهد بود.

۳- ترسناک ترین تنهایی خودپسندی است. و واقعاً بدترین احساس آن است که آدمی بداند زیر این آسمان پهناور هیچ کس او را دوست ندارد و این بدبختی ناشی از ضعف خود اوست.

۴- گرمی ترین ارزش خانوادگی اخلاق نیکوست. حضرت محمد (ص) می فرمایند: از خوشبختی ها اخلاق نیکوست.

هشدارها

۱- پسر از دوستی با احمق پرهیز چرا که می خواهد به تو نفعی رساند اما دچار زیانت می کند.

امام صادق (ع) در این زمینه می فرمایند آنان که سفها و نادانان را بدوستی گیرند، خوار و بی مقدار شوند

۲- از دوستی با بخیل پرهیز زیرا آنچه سخت به آن نیاز داری از تو دریغ می دارد. انسان نیازمند دوست است تا او را یاری دهد و مورد حمایت او قرار گیرد ولی اگر او خسیس باشد و هنگام نیاز انسان را تنها گذارد شخصیت درونی انسان را لگد مال می کند.

صفات بارز در امیر مومنان علی (ع)

صراحت:

صراحت خصلتی در نزد مردان بزرگ است. و این خصلت در نزد علی بود، زیرا که با خصلت های دیگر علی، در سرچشمه پیوند دارد. و در واقع صراحت، راستی، اخلاص، مردانگی و صفاتی از این قبیل و همه با هم بردارند. و این از صراحت علی بود که چیزی را که در دل یا در نظر داشت، پنهان نمی ساخت و آنچه را که در درون و نیت خود داشت، اظهار نمی کرد. او در رفتار با دشمنان تجاوز کارش با مکر و حيله آشنایی نداشت، در صورتیکه از همه کس بهتر می دانست که نیرنگ و فریب، تنها راه رهایی از توطئه های آنان است. از بخت سابق ما درباره صدق و اخلاص امام، می توان به صراحت مطلق او، که از مریای صدق و اخلاص است، بخوبی پی برد. و البته این یکی از برترها و مزیت های بیشمار امام بود ...

اعتماد بنفس:

آیا چیزهاییکه این صفات زیبا و این برتریهای مردانگی علوی و این عظمت ادبی را تکمیل کند، آن نیست که همه صفات توأم با اعتماد به نفسی باشد که علی بدان شناخته شده بود؟. بلکه اصولاً اعتماد بنفس چیز است که بالضروره ملازم این خصلتهاست. امام کاری را که انجام می داد به درستی آن و صراحت حق در آن اطمینان داشت. به میدان مبارزه قهرمان جزیره العرب عمر بن عبدو آمدن و اقدام باین کار در حالیکه پیامبر و یارانش او را از این کار

و عاقبت ناگوار آن! بر حذر می داشتند، گواه صادقی است بر اعتماد به شجاعتی که قلب و روح علی آکنده از آن بود.

علی بن ابیطالب در عقل و اندیشه، یگانه و بی همتاست و بهمین جهت او محور فکری اسلام و جامع سرچشمه علوم عربی است، بطوریکه در میان عرب هیچ دانشی نیست مگر آنکه علی آنرا پایه گذاری کرده و یادر پیدایش آن سهیم و شریک بوده است.

علی بن ابیطالب، بسرپرستی عمویش، پیامبر، پرورش یافت و سپس شاگرد وی شد و اخلاق و روش او را درباره زندگی و خلق، فراگرفت و به ارث برد و این میراث در قلب و عقل او، به طور یکسان نفوذ یافت. در بررسی قرآن با بینش و نظر حکیمانه ای - که مغز

اشیاء را جستجو می کند تا حقایق آنها را بدست آورد - دقت نمود و در زمان طولانی خلافت ابوبکر و عمر و عثمان فرصت یافت که به این بررسی عمیق و کامل پردازد و ظاهر و باطن قرآن را به خوبی بداند و درک کند و زبان و قلب او به وسیله آن استوار گردد و با آن به هم آمیزد. علم او نسبت به حدیث چیزی نیست که بر آن غبار شک بنشیند. و هیچ

جای تعجب هم نیست، زیرا که امام بیشتر از هر صحابی و مجاهد دیگری با پیامبر در تماس بود و از او علاوه بر چیزهایی که همه شنیدند مطالبی شنید که دیگران نشنیدند و می گویند علی هیچ حدیثی را روایت و نقل نکرد، مگر آنکه خود از پیامبر شنیده بود و او اطمینان داشت که از احادیث پیامبر، کلمه ای هم از قلب و گوش او فوت نشده است. و به علی گفتند: چطور شده که از همه اصحاب پیامبر بیشتر حدیث دارید؟ در جواب گفت: برای

اینکه اگر من از پیامبر سؤال می نمودم به من پاسخ می داد و اگر سکوت می کردم پیامبر خود شروع می کرد و به من حدیث می گفت.

همه یاران پیامبر معترفند که پیامبر یکبار فرمود: علی در قضاوت از همه شما برتر است قاضی ترین شما علی است. علی برای این از همه مردم دوران خود در قضاوت برتر بود که از همه آنها بر فقه و شریعت که منبع و منشاء قضاوت در اسلام است آشنا تر و دانا تر بود و علاوه، در نیروی تعقل و تفکر نیز آنچنان بود که بتواند در موارد بروز اختلاف، وجهی را کشف و بیان دارد که به واقعیت نزدیکتر باشد و با منطق صحیح، بیشتر انطباق یابد.

و از طرف دیگر علی آنقدر صفاء وجدان و پاکی درون بهره مند بود که به او اجازه می دادن تا علم و آگاهی خود را در قضاوت، به بهترین روشی، اجرا کند و در حکم و داوری، عدالت را بر پایه ای از عقل و وجدان - هر دو - استوار سازد. و از عمر بن خطاب نقل شده که به علی گفت: ((ای ابوالحسن، خداوند مبارک نگرداند هر مشکلی را که تو در آن حکم و داوری نکنی)) و: ((اگر علی نبود عمر هلاک می شد)) و: ((هنگامی که علی در مسجد حاضر باشد، هیچ کس فتوی ندهد))!

از مزایای علی تیزهوش و سرعت درک اوست. موارد و نمونه های بسیاری که به طور ارتجال و بدون سابقه مطلبی را می گفت، نشان می دهد که علی نیرویی در این زمینه داشت که در دیگران نبود و بسیار می شد که در میان دوستان یا دشمنان، بدون مقدمه و به طور ارتجال، حکمتی نقض و سخنی شیوا می گفت که مورد توجه همگان قرار می گرفت.

علی در سرعت درک و حل مشکلات حساب در زمان خود بی نظیر بود و مردم آن دوران و این مشکلات را معماهایی به شمار می آوردند که برای حل آن راهی نبود و راز آن را کسی نمی دانست! برای نمونه می گویند: زنی به نزد علی آمد و شکایت کرد که برادرش از دنیا رفته و ششصد دینار از خود باقی گذاشته ولی در موقع تقسیم، به او فقط یک دینار دادند

؟علی فرمود شاید برادرت یک زن دو دختر یک مادر دوازده برادر و تو را داشته باشد؟

و باز روزی در منبر کوفه سخن می گفت، یکی پرسید: مردی از دنیا رفته و پدر و مادر، زن و دختر از خود باقی گذاشته، چه باید کرد؟ علی بلافاصله گفت هشت یک زن به نه یک تبدیل می شود! و این حکم را حکم ((منبریه)) نامیدند، زیرا که علی در منبر بر آن فتوی داد.

علی استادی است که همه آنهایی که پس از وی آمدند و صاحب نظر شدند به کمال و اصالت او اعتراف کردن و در واقع خود پیروان آراء و شرح دهندگان نظریات او بودند.

کتاب بزرگ امام نهج البلاغه به مقداری از گوهر حکمت غنی است که امام را در صف

اول و مقدم همه فلاسفه و حکماء جهان قرار می دهد و هنگامیکه پیامبر فرمود: ((

دانشمندان امت من همچون پیامبران بنی اسرائیل هستند)) آیا مقصودی جز علی داشت؟!.

آزمایش سخت

علی بن ابیطالب در باره حقوق انسان و هدف نهایی و جامعه اصول و نظریات آن چنان

ایتواری دارد که ریشههای آن در اعماق زمین فرو رفته و شاخه هایش سر برافراشته است.

جامعه شناسی و علوم اجتماعی نوین پشتیبان قسمت بزرگ این نظریات و اصول بوده و آنها را پذیرفته است.

علوم اجتماعی به هر شکل و رنگی که در آید و به هر نام و نشانی که جلوه گه شود، انگیزه و هدف نهایی آن یکی بیش نیست و آن برداشتن بار ستم و استبداد از دوش توده ها و سپس بنای جامعه بر پایه های بهتری است که حقوق زندگی و شرافت انسان را -بمثابه انسان- حفظ کند و محور آن آزادی بیان و کار در چهارچوبی است که سودمند باشد و ضرری نرساند. و البته این علوم تابع شرایط خاص و زمان بوده و مکان نیز در پیدایش و تکوین آن بدین شکل و با آن شکل، تاثیر بسزایی دارد.

علی بن ایطالب در تاریخ حقوق انسانی مقامی بس شامخ دارد. و نظریات او در این زمینه وابستگی و پیوند زیادی با اسلام آن روز دارد و این نظریات بر دور محور: سرکوب نمودن استبداد و برچیدن امتیازات طبقاتی از میان مردم، می چرخید. هر کس که علی بن ایطالب و وضع و موقعیت او را در مسائل اجتماعی، بشناسد به خوبی درک می کند که او چون شمشیری آخته بر بالای سر خود کامگان متجاوز بود و کوشش پیگیرش در راه برقراری عدالت اجتماعی، در افکار، بیانات، حکومت و سیاستش جلوه گر است. امام با روشهایی که در قبال مصالح عمومی و منافع جامعه، پایه های افتخارات پوشالی خود را بر دوش مردم رنج کشیده می نهادند-در پیش می گرفت، در راه استقرار عدالت برای همگان می کوشید.

اندیشه بسط عدالت اجتماعی در ذهن نیرومند امام، بر اساس حقوق توده مردم، نضج گرفت و طبیعی است که پیاده کردن این اندیشه مستلزم از بین بردن اختلافات طبقاتی - که در آن ثروتمندان و بزرگان قوم را به سوی سیری و پر خوری و بینوایان و زیر دستان را به گرسنگی و ناتوانی دچار ساخته بود گردد.

فریاد رسای امام در این پیکار اجتماعی همواره طنین افکن بود و تازیانہ اش همواره بکار بود و دفاعش از ارزشهای انسانی همواره بزرگ و سخت بود و هرگز در این امر سستی و سازش راه نداشت.

امام با روش حکومتی خود، نشان دهنده برترین نمونه زمامداری است که در آن قسمت از تاریخ بشر در راه حفظ حقوق انسان می کوشید و با تمام قوا و با تمام وسائلی که در اختیار داشت، در اجرای این هدف کار می کرد و با اینکه همه چیز برای امام روشن بود ولی چیزی در ذهن او روشنتر از واقعیت موجود جامعه آن عصر نبود که به چه شکل است و چگونه بر اساس محرومیت اجتماعی پایه گذاری شده است؟ و امام به خوبی می دانست که به چه شکل باید در آید و زمان تا چه حد در ایجاد یک تحول اجتماعی اجازه می دهد.

پیش از امام
پیش از آنکه در باره موقعیت و نظریه علی بن ابیطالب درباره جامعه و نظام اجتماعی، و انسان و حقوق آن به تفصیل بحث کنیم ضروری است که یک بررسی کوتاه و اجمالی

پیرامون موقف پیامبر درباره همه این امور به عمل آوریم و روش وی را در امر زندگی مورد توجه قرار دهیم:

پیامبر بر شئون مردم و مسائل جامعه عنایت تام و کاملی داشت و اسلام چنانکه در روابط عمومی نظارت داشت به رفتار فردی نیز با قانونگذاری و برنامه ریزی توجه می نمود و در واقع اسلام چیزی جدا از جامعه و قوانین ضروری آن نیست اسلام در اهمیت دادن به جامعه به جایی رسیده که هر خدمت اجتماعی را شکلی از عبادت شمرده است، و بلکه خدمت به مردم در مفهوم عبادت صحیح و ایمان نیک و کامل، بالاتر از اقامه شعاعر دینی است پیامبر می فرماید: اصلاح میان دو نفر بهتر از نماز و روزه است.

پس وقتی که عالم و دانشمندی به نفع اجتماع و مردم کار می کند از نظر پیامبر بدون شك بهتر و برتر از یک میلیون عابد گوشه نشین است، چنانکه ماه شب چهاردهم بر میلیونها ستاره برتری دارد: برتری عالم بر عابد، چون برتری ماه نسبت به سایر ستارگان است. پیامبر اندیشه و عقل را بزرگ می شمارد، برای اینکه اندیشه نیرویی است سازنده و به وجود آورنده

اکتشافاتی است که در سراسر روی زمین به مردم سود می رساند و پیامبر در این بزرگداشت اندیشه تا آنچه پیش می رود که بالاتر از آن متصور نیست، آنجا که می فرماید: تفکر یک ساعت، از عبادت یک سال بهتر است.

اصولاً آزادی فردی در هیچ صورتی نباید مستلزم رسیدن ضرر به جامعه باشد و هرگز هم مراد از آزادی این نیست. پیامبر مثل جالبی می زند و نشان می دهد که اگر آزادی فردی

محدود نباشد چگونه بر جامعه ضرر می رساند: گروهی سوار کشتی شدند و هر کسی در جای مخصوصی قرار گرفت آنگاه یکی از آنان با تیشه ای، خواست گوشه ای از کشتی را بشکافد به او گفتند: چه میکنی؟ گفت: این جا متعلق به خود من است هر کاری که بخواهم می کنم!... اگر دست او را بگیرند و از این کار منع بکنند هم او و هم دیگران نجات پیدا می کنند و اگر او را به حال خود بگذارند همگی غرق و هلاک می شوند و این فرد به عنوان اینکه عضوی در جامعه است، مکلف است که هر گونه زشتی و بدی را در هر کجا که باشد، به خاطر همکاری در راه برتری سطح زندگی عمومی از بین ببرد: هر کس از شما، کار زشت و بدی را دید با دست خود آنرا تغییر دهد و از آن جلوگیری کند...

سرچشمه های آزادی

مفاهیم و معانی آزادی ناشی از روابط و علائقی است که فرزندان جامعه، به آن مقدار که از وجدانها و ضمائر افراد می جوشد به آن پیوند و ارتباط می یابند این مفاهیم ارکان و پایه هایی در اینجا و آنجا دارند که مقیاسهای آزادی جز بر پایه همه آنها استوار نگردد. اندیشه و آزمایش، و همچنین علی ابن ابیطالب، آن را این چنین تقریر و بیان داشته اند.

اما آن علائق و پیوندهایی که افراد یک جامعه را به هم مرتبط می سازد، دو صفت و حالت فردی و اجتماعی را دارند و امام سیاست و حکومت و مدیریت خود را وقف اصلاح آنها نمود تا زندگی سعادتمندانه را برای مردم به وجود آورد و به آنان فرصت دهد که در میان

آزادی، به بهترین و زیباترین اشکال و مفاهیم آن، دست یابند و آنرا در افق وسیع انسانی گسترش دهند.

نخستین گامی که علی ابن ابیطالب در این راه برداشت این بود که، مسئولیت و وظیفه خود را در تأیید و تثبیت آنچه را که حق و درست است و در هم کوبیدن هر چه را که باطل و خطا است، اعلام دارد تا بدینوسیله مردم را از هر گونه اقدام یا اندیشه خطایی باز دارد که ممکن است محرک آنان در ارتکاب گناه فردی و اجتماعی گردد و آنان به خاطر دوستی و توصیه و خویشاوندی و یا خدمتی که انجام داده اند به بخشش آن گناه امیدوار باشند و در نتیجه، کار و اندیشه آنان بر ضرر جامعه و توده مردم شود.

علی خود را از آلودگیهای حاکم زمان خود از قبیل زنجیرهای افتخار به حسب و نسب آزاد ساخت. او خوراک از طمع در ملک و مال و جاه و کبر و برتری جویی آزاد کرد. او خود را از هر گونه عرف و عادت که در چهار چوب عقل سلیم و نیاز اجتماعی و شور و شوق نیک انسانی دور می زند آزاد نمود. او همچنان از برتری دادن خویشان و دوستان خود در اموال عمومی و از کینه ورزی نسبت به دشمنانش و یا انتقام گرفتن از بدخواهانش خود را آزاد ساخت. او وجدان خود را از دعوت به هر کاری که به صلاح بودن آن اطمینان نداشت و یا گفتاری که آنرا نمی پسندید آزاد نمود. و بدین ترتیب او وجدان بزرگ و روح عظمت بود.

امام علی خود را از همه این قیدها و بندها آزاد ساخت تا بتواند از هر گونه مانعی که بین او و عدالت بر دوست و دشمن هر دو جدائی می افکند خود را نجات بخشد و خود این وضع را در یک جمله خلاصه می کند: هر کس که شهوات نفسانی را ترک گوید، آزاد گردد.

اما تقوی و پرهیزگاری او تقوی آزادگان بود که ایمان می آورند و با الهام از این ایمان کار می کنند- بدون آنکه تظاهر و ریائی در بین باشد- و به خاطر ترس از عواقب و طمع ثواب و پاداش آنرا انجام نمی دهند.

اما تضمین آزادی بر مردم در درجه اول مربوط و بسته به کار است اما تن کارگر را بر روی زمین، به مثابه قلب پاک در بهشت می دانند و درباره پاکان می گوید: دلهای آنان در بهشت و بدنهایشان در کار است و سود کار بسته به آن است که مزد و پاداش کارگر در کاری که انجام می دهد داده شود.

از عمق این نظریه علوی درباره آزادی است که علی با این گفتار خود ثابت می کند: آزادی یک عمل وجدانی محض بوده و از لوازم زندگی داخلی و شخصی است که خود راه و روش و معانی را ترسیم می کند و نمی توان او را بر این مجبور ساخت زیرا که این یک چیز اکتسابی خارجی نیست بلکه ناشی از ذات است و اگر آزادی این چنین باشد طبعاً کسی حق ندارد که دیگری را در این زمینه تحت فشار قرار داده و یا مجبور سازد زیرا این کار او از هر معانی بر کفار و از هر گونه اثری دور خواهد بود.

بنابراین فرق بین سخنان علی ، فرقی فرعی نبوده بلکه فرقی اساسی است : در آنجا-در نظر عمر- آزادی و آزادگی وجود دارند که قضیه آنان مربوط به اراده کسانی است که می خرنند و می فروشند ، و در واقع آزادی ، آزادی بی ثباتی است و آزادگان ، آزادگان سرگردان و بلا تکلیفی هستند.

آزادی ، آزادی ظاهری و ساختگی است که حدود و معانی آن از سرچشمه طبیعی خود نمی جوشد بلکه راه و روش آن از خارج ذات و وجدان ترسیم می شود و آزادگان ، آزادگانی هستند که از وجدانهای خود رانده شده و به پیمانها و حوادث وابسته گشته اند.

علی ابن ابیطالب آزادی و اصول آنرا به خوبی شناخت و درک کرد و این ادراک خود را به طور روشن و صریحی بیان داشت و بر اساس همین اصول بنای مستحکم اخلاق خصوصی و عمومی و روابط و پیوند انسانی مردم را با یکدیگر بنیان نهاد و بر پا ساخت و در اصلاحات اجتماعی ، قانونگذاری ، پیشوایی ، راهبری ، حکومت و وعظ به لوازم و موجبات آن عمل کرد و بر احترام خود نسبت به حق مردم در آزادی وسیع هر روز گواه و دلیلی تازه بدست داد، ولی چون همه اینها در چهار چوبی بود که خود مفهوم آزادی آنرا ترسیم می کند و آن اینک : آزادی فردی ، هرگز نباید بر آزادی توده و جامعه ضربه ای وارد سازد.

از کجا آورده ای ؟

گفتیم که آزادی با مفاهیم کلی و وسیعی که دارد اساس و منبع اصالت حکومت و سیاست علی بود و این آزادی به نظر علی با روابط و پیوندهای افراد اجتماع با یکدیگر همبستگی

دارد به همان اندازه که با باطن و وجدان انسان سروکار دارد و البته انسانی که در راه تعاون و برادری پیش می رود اگر از لحاظ ذاتی و اجتماعی آزاد نباشد هرگز این پیشرفت بر او مقدور نخواهد بود و بنابراین کسی که وجدان و باطن او از آلودگیهای که ارزش انسان را کم می کند پاک نباشد او آزاد نیست و همچنین کسی که اجتماع حقوق او را عملاً پایمال می نماید ولی به صورت ظاهر و از لحاظ تئوری تمامی و یا قسمتی از حقوق او را به رسمیت بشناسد آزاد نخواهد بود. در راه پی ریزی این بنیاد آزادی کامل فرد و جامعه علی در بین دوستان و دشمنان خود روش واحدی در پیش می گرفت روش نیرومند و خلل ناپذیر که هیچ و تهدید و تهدید! و هیچ وعده و وعیدی آن را تکان نداد و عقب نشانید و هیچ طمعکاری بیجا و بی موردی هم آنرا متزلزل نساخت و البته علی به خوبی می دانست که این امر مساوات مطلق بین همه برای عده ای قابل تحمل نخواهد بود و لذا فرمود: کار ما بسیار سخت و دشوار است و باز به خوبی می دانست که این مسئله برای والیان و فرمانداران سخت تر و ناگوارتر خواهد بود و لذا می فرماید: حق بر فرمانداران سخت و سنگین است و اصولاً هر حقی سنگین است!

ولی در نزد علی ابن ابیطالب فرقی ندارد که حق بر فرمانداران و اعیان و اشراف گران و سنگین آید یا سبک! و قابل تحمل باشد یا نباشد، عقل و ایمان او، هر دو به او می گویند که حق گوید و حق بخواهد و غیر از ایمان و عقل، چیز دیگری در نزد علی ارزشی ندارد. عقل و ایمان به علی می گویند که تشنگان راه عدالت اجتماعی را ترک نکنند و به

حال خود وانگذار و کار آنان , بر قانونگذار و حاکم سبک و بی ارزش جلوه نکند و آنان به خاطر نیازمندی , به ذلت و خواری کشانده نشوند و با خاک یکسان نگردد! و از گرسنگی چنان فشار نبینند که گلویشان خشک گردد و بر خود به پیچند و از گرمی تابستان بسوزند و یا از تازیانه های باد , در سوز سرمای زمستان بر خود بلرزند. عقل و ایمان به او امر می کنند که خیرات زمین را در معرض استفاده آن گروه مفت خوار و عیاش نگذارد که بدون آنکه گرسنه شوند , می خورند و بدون تشنگی می آشامند و بدون کوشش و رنج و زحمتی , از اموال عمومی استفاده می کنند. آنگروهی که فیل صفت دنیا را به کام می گیرند و فیل از سبزیهایی می خورد که خود نکاشته و از آبی می نوشد که چشمه آنرا خود روان نساخته است و آنگاه بدون آنکه رنجی برده باشد, پشت سر هم در سایه ها به استراحت می پردازد!.

پیش بینی علی ابن ابیطالب در این که صاحبان قدرت و نفوذ , اعیان و اشراف, راه و روش او را در موضوع ولایت و فرمانداری , تحمل نخواهد کرد و چنانکه قبل از بیعت اعلام کرده بود هرگز طاقت تحمل صلابت و دفاع شدید او از این روش را نخواهند داشت, درست درآمد, زیرا آنها پس از بیعت می خواستند علی فقط برای آنها باشد , نه برای همه مردم , ولی علی هرگز این را نپذیرفت و حاضر نباشد که برای غیر حق باشد.

طلحه و زبیر برای سازش و معامله! پیش وی آمده و گفتند: ((ما با تو بیعت می کنیم ولی به شرط آنکه در این امر با تو شریک باشیم!)) و علی بدون کوچکترین تدبیری بلافاصله گفت : نه! هرگز ... و آن دو از پیش او رفتند و چنانکه خواهد آمد, بر ضد او لشکری آراستند

علی با اینکه مقام و نفوذ طلحه و زبیر را بهتر از همه می دانست، حاضر به سازش نشد، زیرا مسئله مربوط به عدالت است، و او علی ابن ابیطالب است که به آنها و به همه مردم میگفت: ((آیا به من می گوئید که پیروزی را با ستم با افراد ملت بجوئیم؟ بخدا سوگند تا وقتیکه شب و روزی هست و مادامیکه ستارگان به دنبال یکدیگر روانند!، این کار را نخواهم کرد ... آری آگاه باشید که صرف مال در غیر جای خود و در غیر حق، اسراف و تبذیر است)).

و در میان این فرمانداران، معاویه رشودهنده و حکم بن عاص و عبدالله بن سعد و دیگر اقوام و انصار عثمان وجود داشتند! .

چرا ((فلسطین)) و ((حمص)) را جزء قلمرو حکومت معاویه میکنند و رهبری و فرماندهی چهار لشکر را باو میسپارند؟ واز کجا برای دیگران اینهمه ثروت ها و خانه ها و کاخها ، در هر شهر و سرزمینی فراهم می آورند؟

آری! اینهمه دارائی از کجا؟ : اینهمه قصرها و کاخها ، اینهمه ثروت ها و پولها از کجا بدست تو آمده ، در صورتیکه از روزیکه نور آفتاب بر تو تابیده ، در کارهای تو ، عملی که بنفع توده مردم باشد ، دیده نشده است! . اما باید دانست که اگر زمانی گذشت که تو ثروت و زمین را غصب کردی ، این دلیل آن نیست که هر کجی و انحرافی بهمان حال باقی بماند ، زیرا حق را هیچ چیزی باطل نتوان کرد و بنابراین هر مزرعه و زمینی ، هر مال و ثروتی که بدون حق بخشوده شده ، باید به بیت المال بر گردد ولو اینکه با آن زنان بسیاری ازدواج کرده اند و یا در سراسر روی زمین پراکنده شده است زیرا عدالت که وسعتی برای ملت

است ، هرگز تنگ نخواهد شد و هرگز در چهار چوب حدودی که دستاویز سود پرستان است محدود نخواهد گشت .

در این جا مطلب جالبی است که باید به آن توجه نمود و آن اینکه : علی تصرف زمینی را که با خویشاوندی و استفاده از مقام بدست آمده است ، از جمله اموالی می داند که از راه غصب و غارت بدست آمده است و این به خاطر آن است که علی به خوبی می داند که زمین هسته مرکزی و منبع ثروت است و همین هم باعث حکمرانی می گردد! آن گاه علی با عقل نیرومند و خطا ناپذیرش می بیند که زمین خواران - که همه از طبقه حاکمه و ثروتمندان و بزرگان هستند- برای استفاده از منبع آن کوشش خواهد نمود که مردم را برای بهره برداری از خیرات و منافع آن به کار وادارند و به برگی بکشانند و همین هم باعث افزایش ثروت در نزد آنها شده و دیگران را به تدریج از بین خواهد برد. و سپس مالکان بزرگ آنچه را که خورده مالکان دارند از آنها خواهند خرید تا در میان ملت دو طبقه به وجود آید:

۱- فئودالها و مالکان بزرگ

۲- بیچارگان محروم از همه چیز

و علی می فرماید : و باید کسی که در طمع گرفتن مزرعه و کشتزاری از تو نباشد و در حق آب همسایه خود طمع نبندد و در کاری که به شرکت باید انجام داد سختی کار را به عهده دیگران نگذارد.

رفع نیازمندی

علی ابن ابیطالب این حقوق عمومی را توصیه می کند و آن را اجرا می نماید و مفهوم حکومت را در رعایت آن منحصر می سازد و سپس در پرتو آن، فرماندار و حاکمی را عزل یا نصب می کند و با اینکه مفاهیم این حقوق از نظر وی گسترش یافته و فروع و اقسامی می یابد ولی همه آنها دچار چوب محکمی به همدیگر می رسند: رفع نیازمندی و برطرف ساختن احتیاج از همگان به طوری که در بین افراد ملت گرسنه ای پیدا نشود، زیرا گرسنگی شرافت نوع و شخصیت انسانی را پست می سازد و قوانین جدید برای رفع این نیازمندی به وجود آید آن هم در صورتی که اجرای قوانین موجود برای رفع آن کافی نباشد. و همچنان که عبادت از نظر علی نباید انسان را از زندگی و جامعه و مردم دور سازد و همانطور که دین خوش رفتاری است و درستی عقیده همان رفتار نیک است، همین طور هم برنامه ها و قوانین باید در راه فراهم ساختن نیازمندیهای مادی همگان و رفع احتیاج عموم بکار برده شوند تا انسان در درون خود احساس پستی نکند و از زندگی بیزار نشود. برطرف ساختن نیازمندی ملت بر حاکم و قانونگذار یک وظیفه است و هیچ گونه متنی بر مردم ندارد و این مسئله در باره مردم یک حق شناسی است، نه خواهش و تقاضا. و علی در این مورد چنان سخت می گیرد که هر گفتار و وصیت و عهد نامه ای که از او بیاید مملو از تثبیت این حق و بیان آن بر فرمانداران و کارمندان است.

و چگونه رفع نیازمندی از ملت در قانون علی یک وظیفه حتمی و قانونگذار و حاکم نباشد و یک حق اساسی از حقوق همگان بشمار نرود، در حالی که او در میان تبهکارهای فراوان کسری ها و قیصرها حقوق قانونی ملت را در نعمتهای زمین و آسایش زندگی نادیده می گیرند و یا هنگامی که به فقیر ساختن مردم می پردازند علی می گوید: ((در پریشانی و بدبختی آنان دقت کنید در آن هنگام که کسری ها و قیصرها ارباب آنان به شمار می آیند و آنان را از زمین حاصلخیز و آب عراق و سبزه زار دنیا دور ساخته و به جایی رانده بودند که در آن گیاهی نروید و باد تند وزد و زندگانی سخت باشد و آنان را بی چیز و نیازمند رها ساختند)). و گاهی علی ناچار می شد که این والیان و حاکمان را اگر کوچکترین خیانتی نسبت به مال ملت روا دارند به شدیدترین کیفرها تهدید کند.

علاوه بر والیان و فرمانداران گروه دیگری به نام غاصبان و احتکار چیان و استثمارگران وجود دارند که همیشه می خواهند از راه نامشروع بر مال و ثروت بی حساب خود بیفزایند و عده دیگری هستند که مال و ثروت را جمع کرده و ویژه خود می سازند. و به زمین خواری و ثبت اراضی خود می پردازند و امام بدون کوچکترین اغماضی با این گروه می جنگد و با عیاشی و طمع و حرص و استثمارگری آنان مبارزه می کند و همیشه می کوشد که بین آنان و اموالی که می خواهند در یک جا جمع کرده و تمرکز دهند جدایی بیفکند اصولاً عمل مثبت برای رفع نیازمندی از ملت بر پایه دو اصل استوار است:

اول: اموال و اراضی و همه منابع ثروت از آنهمه مردم بوده و به مقدار استحقاق و نیازمندی بین افراد تقسیم و توزیع گردد البته پس از آنکه به همه افراد امکان کار و کوشش داده شود.

دوم: توجه در عمران و آبادی زمین است زیرا زمین مایه و پایه معاش و پیشرفت اقتصادی است و از اینجا است که فرمانداران و کارمندان باید در آبادانی زمین بیش از آنچه که در جمع آوری مالیات و حق دولت می کوشند توجه کنند زیرا خود مالیات را که در هر صورت مال همگان است بدون آبادانی و عمران نمی توان بدست آورد و در بدست آوردن مالیاتها از توده مردم و از زمینی که آباد نیست کوشش نمی کند مگر حاکی می که عقل خود را از دست داده باشد و بخواهد که مملکت را به ویرانی بکشد و مردم را نابود سازد و کار حکومت خود را سست و بی پایه بگرداند و البته زمین هم خود به خود آباد نمی شود بلکه با کوشش پیگیر کارگران و بهره مندی همه افراد توده از مواهب آن، آباد و اصلاح میگردد.

مرانید که نوحه گرند

در گوشه هایی از جهان، غریبی است غمناک، تنهایی افسرده از رنج جانگزای تنهایی!

غریبی، هموطنانش با او بیگانه و او از هر دردشان دردها بردل و آه ها دمان از سینه!

غریبی، روزگار با او بیگانه و او محیط بر روزگاران!

در جهان، غریبی بسر می برد بیگانه با جهانی که شاهد نطقهای مهیج و قهرمانیش بوده!

غریبی که با دست و دلبازی می بخشد و هیچ نمی ستاید. دست تعدی به رویش دراز می کنند و از پی انتقام بر نمی خیزد، بر خصم تجاوز کا دست می یابد و از او در می گذرد و بسیار هم در می گذرد.

حق دشمن فرو نمی گذارد و در دامن به خاطر دوست بی گناه نمی آلاید. یار افتادگان است و برادر بی کسان، پدر یتیمان و نوازشگر همه کسانی که از زندگی به تنگ آمده اند. در هر ناخوشی به او امید می برند و در هر سختی دیده منت بدو می دوزند. عملش سرشار و و بر دباریش کوهسار. دریای دلش که دشت و کوهستان بر گرفته و با قطره اشکی که از دیده بینوا یا اندوهگینی بچکد توفانی و لبریز می شود. ترحم بر تنی بدبخت و او را که فرق دیوان بشمشیر می شکافد در قبضه مسخر می سازد.

در تابندگی هشیارانه روز، بمیان خلق، بدادگری می نشیند و به استقرار نظم و اجرای کیفر بر می خیزد، و چون شب به مدهوشی رود و تاریکی پرده آویزد بر سرنوشت مردمان و بر وضع خلایق اشک می بارد!

به گوشه ای از زمین، غریبی است که تا ستم زده ای ناله از راه دادخواهی به گوشه لب ارد بانگ رعد آسایش به هوا بر می خیزد و صاعقه مرگ آفرین بر کاخ ستم کاران می زند، به صدای مددخواهی بیچاره ای بر خروشد و تبه کاران بدن اندیشان خیره را در برق شمشیر بزداید، و به ندای محرومی تنگ دست توده های ابر پر باران از دریای مهر بر خیزاند و چندان

بر صحراهای خشک و بر سنگلاخهای سوزان باران تا همه را تروتازه گرداند و بر دامنش
سبزه و گیاه رویاند!

غریبی است که پندار و گفتار با راستی آمیخته ، جامه زمخت بپوشیده گرفته ، و گام در ره
فروتنی بنهاده است و دانیم که هر که فروتنی گرفت بزرگی یافت !

در گوشه ای از زمین ، غریبی است که مردمان از دستش به آسایشند و نعمت ، و او خود از
دل خویش در نا آسودگی است و زحمت!

این دلیر ، این نابغه خردمند ، این غریب بی یاور کیست ؟ این که تیر نگاه به افق دور دست
دوخته ، دردمندی که همه کسانی که برایشان بهشت نعمت این جهان و مینوی جاودان آن
جهان می خواهد همدست شده و او را به رنج و غمی جانکاه فرو برده اند ؟

کیست این دلیر ، این هوشمند فرزانه ، این غریب که آز و حسد پرده انکار بریده دشمنانش
بست تا حقش نشناختند ، و حسابگری تصمیم دوستانش به تزلزل افکند تا وا گذاشتندش ، و او
یک تنه به جنگ تبه کاری و رکود کمنر بست و زمام اداره خلق بر روشی متین به دست
گرفت ، نه پیروزی درخشان در او غرور انگیخت و نه ناکامی ، آه حسرت و یاس از سینه اش
برآورد . چرا که او حق است و جز حدود حق توجهش فراخویش ندارد ، بگذار جمعی به

خصومتش کمر بندند و گروهی هراسش به دل گیرند!

این فرزانه غریب کسی جز امیر المومنین علی ابن ابیطالب نیست.

افسرده دل شکسته ای که پاسی دیگر بدسگالی دلباخته از افسون شیطانی زنی هرزه و بد نهاد دست پلید از آستین خیانت بدر خواهد کرد و خون پاکتر از عطر فرشتگانش را خواهد ریخت.

شب، تیره بود و هم آور. آسمان، گرفته و ابر آلود. پاره های ابر سیاه بسان غولان زنجیر گسسته در هر سوی میدان آسمان با تیختر گام شمرده و سنگین بر می داشتند جز تکه هایی که از اشرار رعد می شکافت و می پرکاند و سبکبال می پرد.

عقابها در آشیانه ها مدهوش خفته، و سر بزیر بال برده، سری که فردای سوگوار ضجه خیز از ماتم عقاب کبیر برداشته نخواهد شد و و بالی که خواهد فشرده و هرگز پر نخواهد کشید.

شب همه شب نیارمید. آخر می دید در گوشه و کنار کشور دردمندانی هستند رنجور از بار ستم کشی و دلتنگی از زندگی ذلت بار، و بی ارزشانی خود ستای بزرگ نما، و زورمندانی جبار منش، و مردانی بزرگ آوازه از شهر و دیار، و زیر دستانی به کام زیر دستان، و دشمنانی در شراعت و بیداد همدست، و بدکارانی در گناه هم عهد و همدل، و طرفدارانی که پا از یاری حق بدامن می کشند و به خواری و می گذارند!

شب همه شب نیارمید. آخر می دید عدل پامال است و خدمت، ضایع. سرنوشت مردم در گرو خود رایی هوسبازان است و گوهر حیات و حیثیت آدمیان به پای مفسدانی ریخته است که دست اندر تبهکاری اند، و بی دینی پنهان فراوان.

یک دم نیارمید و تا سپیده دمان مژگان بر هم زد. آخر از وقتی دیده به دنیا گشوده بود پشیمان و تکیه گاه عدالت بود و یار رنج دیده گان و برادر بیچارگان و صاعقه ای مرگ آفرین بر سر دیکتاتوران و بیدادگران ، هم با زبان به باد حمله می گرفتشان و هم با شمشیرش ذوالفقار!

بخاطرش رسید که پیامبر می گفت: علی! خدا تو را به عزیزترین زینتها آراسته است. تو را عشق طبقات زیر دست بخشیده و مقدر فرموده که تو خشنود از چنان پیروانی باشی و آنان خرسند از چون تو امامی!

قیافه عمر را به بخاطر آورد که به طرفش می آمد و می گفتش: ((بخدا اگر زمامدارشان شوی براه روشن حق خواهی بردشان و بر طریقی درخشان!)) و چهره یاران پیامبر را که هم آو می گفتند: ((در دوره پیامبر، منافقان را فقط از روی دشمنی شان با علی می شناختم!)) و پیامبر مگر خود بارها به او نگفته بود: ((ای علی! فقط منافق تو را دشمن می دارد!))

این پیکار که او در کشاکش آن وارد گشته ، تضاد حق و باطل است، و او در سوی حقش یکتنه ایستاده پس از آنکه انبوهی از طرفداران و همزمانش دیده و دل را می آکنند! مبارزه ای است که در آن جبهه اش قومی موضع گرفته که کودکش اهریمن خو و جوانش پرخاشجو است و پیرش امر به معروف نمی کند و نه نهی از منکر. جماعتی که احترام فقط به کسی می گذارد که از زبانش ایمن نباشد و تکریم فقط کسی می کنند که دیده آزه به

انعامش دوخته باشند. اگر واگذارشان رهایش نخواهند کرد و اگر از پیشان رود خواهند کشت! در کارها بی رویه معاشرند و چون از هم جدا شوند زبان به مذمت هم می گشایند! پیکاری است میان کسی که برای مردم آبادانی و سرخوشی می خواهد و کسی که مردم را از آبادانی و سرخوشی باز میگیرد و به خارستان ذلت می راند. پیکاری که تشدیدش را خواهند تا چون امواج طوفان خیز به آنچه به کام می کشد نیاندیشد یا چون شعله آتشی که به هیزم خشک می افتد باک از سوختن ندارد! آه از این زندگانی که تا کنون جز جهاد و رنج نداشته است.

دریغ بر نیک مردان روی زمین و بر راستروان که یکایک رخت از جهان می کشند و با رفتنشان بغی و بیداد رو به فزونی می نهد و جباری و خودسری سر به طغیان بر می آرد! نابغه بی همتای غریب فردای نزدیک مردمان را به نظر آورد. آینده ای را که تاریکتر از شب مسکینان بود و یخبندان تر از وجدان پیمان شکنان. می دید که سنگینی اش را بر تن تیره بختان افکنده و نمی گذارد یک دم ناله های جگر سوز و ضجه های دلخراش آنان فرو بنشیند.

علی ابن ابیطالب (ع) دیده به ستارگان دوخت و به ابرها در شبی که پرده ظلمتش کاخهای پادشاهان و کلبه های فقیران، و توطئه دغلكاران و شوریده حالی پاکدلان همسان فرو پوشیده بود. و در دل به دنیا نگریست و گفتش: ((آی دنیا! برو دیگری را فریب بده)) و دنیا روی از او برتافت!

شب پاس به پاس می خزید و ظلمت به ظلمت می آمیخت. علی بن ابیطالب احساس کرد در گذر گاه عمر به سر منزل تنهایی رسیده است. آه که زمین چه منزل تنهایی است و خانه بیکسی و دیار غربت!

دیدگانش کمی تار شد. گویی می خواهد از آثار راز آلود این شب دهشت خیز بیا کند. هنوز لحظه ای نمی شد که به رویایی سبک رفته بود که پیامبر(ص) بر او رخ نمود و به ناگاه گفتش: ((ای پیامبر خدا! چه ناراهوارها و کینه جوئیها از ملت دیدم!)) پیامبر(ص) فرمود: ((نفرینشان کن!)) و او نیایش برد که ((خدایا! مرا همدمی به از ایشان ده و ایشان را به جای من حاکمی بد خوی!))

سحر گاهان در حالی که نسیم بر برکه هایی چون چشمی که با نگاهی به اشک آید می وزید علی بن ابیطالب(ع) با گامهایی آهسته و سنگین روان شد گویی گامهای شمرده و سنگینش در آن دقایق غم گستر چیزی به گوش زمین زمزمه می کرد و گویا پرندگان را چنین زمزمه دلخراشی به گوش می رسید که هنوز پا به درون مسجد نهاده مرغابیان، خروشان و فریاد کنان و نوحه گر پیش دویدند و باد آهنگ حزن آلودش را در آن سحر سرد به بانگشان آمیخت!

مردم دسته دسته از گوشه و کنار مسجد پیش آمدند، همه ساکت و ناشاد. رفتند که مرغابیان را از برابر کوه حکمت روان برانند دیدند که مرغابیان نه می روند و نه از خروش نوحه گرانه

باز می ایستند، و نه باد از وزش باز می ماند. آیا آن پرندگان هم مثل باد احساس کرده بودند

که مصیبتی در انتظار امام بزرگ است که به مصیبتهایش از دست مردم پایان خواهد داد؟

در دل امام در این وقت شکوفه شوقی به شنیدن نوحه گری مرغایان بشگفت. رو به مردم

کرد و با صدایی که از ژرفنای فاجعه بر می خواست گفت:

- مرانید که نوحه گرند!

چرا نوحه نکنند و چرا مردم برانندشان؟ چرا فرزندان ابی طالب با دیده و دل به آنها ننگرد و به

این صبحدم باز ننگرد؟ پیش از این هزار و یک صبحدم دیده که هیچ یک چنین نبوده و نه

آنچه را اینک احساس می کند در آن احساس کرده است! مگر این بزرگمرد حق ندارد

سوگواریش را از زبان مرغان نوحه گر و باد پرتین بشنود؟ آیا حق ندارد با خورشید و شبی

که دیگر نخواهدش دید و داع گوید؟ آیا حق او نیست که آخرین نگاهش را بر دشت و

دهنی بیفکند که در آن فقیر زیسته تا مردم را به نوا و توانگری رساند و داستانها از جنگاوری

و دلاوریش به یاد دارد و حکایتها از مصایب و آلامش که همه را شبهای دراز با اشک

چشمانش بر خوانده است؟

همین دنیا، اگر مردم جانب حق نگه می داشتند و پایبند اصول وجدان بودند مجبور به وداع

شام و روزش نمی شد، ولی افسوس که آزمندند و حقه باز و آمیزنده حلال به حرام. اگر

مرگی مقدر و حتمی نمی بود روحش در کالبد بند نمی شد، اما چه کند که روی زمین پر

است از اهریمنان توطئه گری که توده های اسیر و تنگدست، زیر چنگالشان ناله می زنند و

جان می سپارند. هنوز هزاران محروم بینوا در عراق و حجاز و شام با مسکنت دست به گریبان است و بیدینان ناشناخته در سایه غفلت عوام آسوده می چرند! چه می شد اگر دنیا می گذاشت علی بن ابیطالب (ع) دو گام به دلخواه بردارد و همه چیز را دگرگون سازد!

ولی دنیا نخواست که همه چیز دگرگون شود!

و آن فرزانه غریب احساس نمود که گامهایش او را به غربتی ژرف فرو می برند.

آن فرزانه غریب آرام بر در مسجد ایستاد و دمی بر مرغابیان نوحه گر نگریست و به مردمی که دور ایستاده و خاموش بودند، و تکرار کرد:

-مرانید که نوحه گرند!

به مسجد در آمد و به آستان پروردگار جهانیان سجده برد. دیده از دیدار مردم فرو بست و دید که از سه چیز در میانشان خبری نیست: پول حلال، زبانی صریح و راستگو، و برادری مایه دل آسایی!

روزگار، فرمان جفا جویانه اش را رقم زد. ابن ملجم با شمشیر زهر آلوده در رسیده و ضربه

ای زد که خود آن پلید معتقد بود اگر بر شهری زند همه را به خون گیرد!

لعنت خدا بر ابن ملجم باد و نفرین و نفرین گران و هر که دیده به دنیا گشود و هر که بمرد و

هر چه از عدم پدید گشت، نفرینی که چشمه ساران بخشکاند و سبزه زاران بسوزاند و شرر

عدم بر زمین پراکند و همی شرار افشان باشد! لهیب چرکین و دم گدازان دوزخ بر نهادش

هزار اهریمن او را به رو در ژرفی دوزخ انداخت، در همان تَف سوزان و کام زبانه خیزی

که شرارش بغرد و بخروشد و به هر چه رسد درد انگیزد!

گردبادها برخاست پر تلاطم و زمین لرزه ها در گرفت تکان آورده همه پر خروش و پر نهیب

که هر چه می یافت می ربود و می کوفت. خاک از هر سو به هوا جست و غبار گشت و

گردان و توفنده بر آشفست و بهم ریخت و چنان شد که گویی آسمان صاعقه ها بر سر زمین

افکند .

ابر گرد روی روز به قیراندود و پرده بر چهره خورشید بست تا مهر از زمین بر گرفت و هیچ

نتابید. منظره ای پدیدار شد هولناک و تشویش انگیز و ناله بود که از دل بر می خواست و

فریاد و فغان که از دهان بر می آمد، و ابر های سیاه بر آسمان که از شورش رعد می

درید. اندوهی جهانگیر بر آن دیار سایه انداخت و همه چیز به تیرگی فرو برد. مرغکان به لانه

خزیدند و نوکهایشان به زیر بال حسرت، خموشی گزیدند. درختان سطر بوسستانهای ساحل

دجله و فرات، این شورش به دل گرفتند که از ریشه بر آیند و با وزشی چون طوفان و پرشی

چون بال مرغان بشتابند و بر گهای سرخ فامشان به پای شهید راه خدا ریزند!

هر چه در طبیعت هست از سر انتقام بخشم آمد و بر شورید جز سیمای علی ابن ابیطالب (ع)

که همچنان گشاده بود و خندان. نه دم از انتقام می زد و نه به درگیری مسلحانه اشارت می

نمود. مأموران بر در خانه اش به پای ایستاده بودند، همه بی تاب و دلسوخته و گریان. از خدا

برای پیشوای مومنان رحمت می خواستند و شفای سریع تا با بهبودش درد دردمندان درمان

پذیرد. ابن ملجم را دست بسته آورده بودند، همین که به حضورش بردند دستور داد: ((خوراکی گرم دهیدش و بستری نرم))!

اما گشاده رویی او مفهوم فاجعه را رساتر از غرش آشوبگرانه باد، و در هم ریزی اشیا و لرزش زمین، بیان می نمود. سیمایش در آن لحظات بس شباهت به چهره سقراط داشت که هموطنانش بر مسموم کردن او پای می فشردند، و به چهره مسیح ابن مریم آن دم که بازرگانان یهودی تازیانه می زدندش، و به سیمای تابناک محمد ابن عبدالله (ص) آنگه که او باش طائف سنگ به سوی او می پراندند غافل از اینکه چه بزرگمرد والا شان را سنگ می زنند!

((اثر ابن عمرو بن هانی)) حاذق ترین پزشک و جراح کوفه را به بالین امام آوردند. همین که شکافتگی پیشانی را معاینه کرد آهی سرد از سینه بر آورد و با صدایی حزین که به ناله بیشتر شبیه بود گفت: ((وصیت خودت را بکن ای پیشوای مومنان! چون ضربه این پلید زاده به مغز سرت اصابت کرده)). نه دلتنگ شد امام و نه مردد و نگران، بلکه با کمال متانت و تسلیم، خویشان به تقدیر الهی سپرد. بعد دو فرزندش حسن و حسین را فرا خواند و وصیتش را تقریر فرمود و به آنان تاکید کرد که به خاطر قتلش فتنه بر نیانگیزند و نه خون کسی بریزند. درباره قاتلش نیز سفارش کرد ((اگر از جرمش در گذرید به تقوا نزدیکتر خواهید بود))! و این پاره ای از آن است:

خدای را! خدای را! درباره هسایگانان بیاد آرید!

خدای را !! خدای را! درباره فقیران و مسکینان بیاد آرید و در وسایل زندگیتان شرکت دهیدشان!

با مردم همانطور که خدا فرموده سخن به نیکویی گوئید، و امر به معروف و نهی از منکر فرو مگذارید. به فروتنی همت گمارید و به بذل مساعی و احسان دو جانبه. از بریدن پیوند دوستی و از تفرقه و کناره جویی و روی برتافتن، بگریزید.

لحظه یی بعد، رو به مردم کرد، به همه مردم و گفت: ((دیروز همدم شما بودم، امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا دور از شما. خدا مرا و شما را بیامرزد))! تا در برابر مردم و در برابر پروردگار جهانیان فروتنی نموده باشد نخست برای خویشتن آمرزش طلبید و بعد برای مردم!

ضربت در سپیده دم جمعه وارد آمده بود. امام دو روز درد کشید و دم نزد. به خدا متمسک بود و پیاپی سفارش می کرد که با مردم خوش رفتاری کنند و بر شکسته دلان ترحم نمایند. تا شب یکشنبه بیست و یکم رمضان سال چهارم هجری از دنیا رفت.

فرزانه غریبی زندگی را بدرود گفت که دوست و دشمن یکسان آزردهندش. بزرگ مردی غریب که شهید زیست و پدر شهیدان از دنیا رفت. شهید پایمردی شد و به نیکی، شهید فرزانی شد و قهرمانی. شخصیتی که هرگز بند نمی پذیرفت و گرد ذلت بر تن نمی خواست و همواره به بلندی و والایی می گرایید و پیکار گرانه گام در طریق ارتقا حیثیت آدمی میزد و در این نبرد، سازش ناپذیر و بی امان بود.

ان ابر مرد از دنیا بی انکه دولتی بپا کند برفت تا پس از قرن ها دولت ها به نام خوش شگون و پر افتخارش به پا سازند و نام مبارکش مایه صلح و صفا گردانند و تبهکاران را که در گور خاک شده اند و پوسیده به دادگاه عدل تاریخ بنشانند و دادش بستانند.

کاخ ها به مرگ امام بیاراستند بدین گونه که سراب در بیابانی سوزان و تهی از آب و گیاه مرده جلوه سازد . حکومتی به دست نامردمی که به بهانه تاسیس دولت و استقرار حکومت دست به هر جنایت می آلاینند برپا شد . و چه زشت است و نحس ان حکومت که جز بر اجساد بزرگ مردان به پا نایستد!

آری زره سیم دنیا به تمامی با آبادانیش نیارزد به کفش آن فرزانه فقیر! و نه پادشاهی و پادشاهان ارزند به کلمه ای که در نهج البلاغه وی است یا ایده ای که در خیال یا قطره اشکی که در دیده دل اوست و هنوز نچکیده!

بزرگ مردی رخت از جهان کشید و گروهی در میان خلق به بزرگ نمایی برخاستند و شکوه دروغین بر خود بستند . ان یک رفت و عظمت یافت ، و اینان زیستند و به خردی گراییدند . بدین سان امام دشمنان را زیانکار گذاشت و گذشت!

علی (ع) مظهر جهانی شخصیت عربی

((در شخصیت فرزند ابوطالب ، برتریهای زیادی است . برتری دوستی بر کینه سادگی بر آرایش ، انقلاب بر خمودی ، انسانیت بر تجارت، درستی و راستی بر نفاق و زندگی بر

مرگ . گویی او سرزمین دوستی و محبت است . همه جا صداقت نشان می دهد و از خدعه و مرگ به دور است .))

((فرزند ابوطالب, نسبت به منافقین رفاه طلب, سخت از گرد باد و رعد و صاعقه است. او همچون علف سبز که حیوان در سایه خوابیده را به در می آورد, بر سر آنها فرود می آید و آنها را به جنب و جوش در می آورد.))

((فرزند ابوطالب , با به کارگیری سیاست در راه مصلحت مردم و قربانی شدن در راه انسان , قومیت عرب را عظمت بخشید.))

((کوجیه)) مستشرق هلندی نیز, همین عقیده را دارد . او می گوید: ((منشا پیدایش حرکت اسلامی, دین است لکن قبایل عرب و مردم مکه و مدینه, در درجه اول به خاطر علل اقتصادی و اجتماعی به آن روی آوردند. کایتانی مستشرق ایتالیایی نیز بر همین عقیده است . باز هم جوزی , به منظور اثبات و تاکید بر اینکه هنگام پیدایش نهضت اسلام , جنبه اقتصادی بر دیگر جنبه ها غلبه داشت و پیامبر کوشش می کرده که دشواری های اقتصادی و اجتماعی و ان گونه که شایسته انسانیت باشد, اصلاح کند, می گوید)):

((مردم مکه و مدینه , در یافتند که منشا ثروت و قدرت آنها تجارت است. از این رو چنان به تجارت روی آوردند که از کارهای دیگر بازماندند. مکه مدینه, دو شهر تجارته بود که اهالی آن جز به گردآوری مال, از تمام راه های مشروع و غیرمشروع , به چیز دیگری نمی اندیشیدند . در این باره, مراجعه به قرآن مجید , جنبش تجاری مکه و جدیت اهالی در راه

تجارت و سایر کارهای مالی و تاثیری که روی افکار و گفتار پیامبر، در آغاز دعوت و در همه دوران زندگیش داشته است، به خوبی نشان میدهد، قرآن این حقیقت را روشن می سازد. کسانی که سرگرم تجارت و داد و ستد نبوده اند، تعداد کمی بوده اند. علاقه مردم به تجارت و داد و ستد و گردش در بازار مکه، برای اطلاع از نرخ اجناس و نرخ پول ها، به قدری شدید بود که حتی بعضی از کسانی که همراه پیامبر به مدینه مهاجرت کرده بودند، گاهی او را در حال نماز رها میکردند و بر سر راه ها می رفتند تا از وضع کاروان های تجارتی و نرخ اجناس اطلاعاتی به دست آورند، برخی از مهاجرین به منظور رقابت و مزاحمت دشمنان مکی خود که باعث مهاجرت ایشان شده بودند، در حالی که تجارت را از آنان آموخته بودند، به تجارت پرداختند.

نبرد بین طبقه برخوردار و طبقه محروم، در عهد علی بن ابیطالب ((ع)) سخت تر بود، زیرا فتوحاتی که در فاصله عهد پیامبر و عهد علوی صورت گرفته بود، اموال بسیاری را نصیب عرب کرده و راه های تازه ای برای استفاده، به روی آنها گشوده، و سرزمین وسیعی از کشورها و شهرها و تمدنها را در کف آنها قرار داده بود. بعضی از حاکمان، می خواستند همه منافع را به خود اختصاص دهند، و برخی هم کوشش می کردند که فرزندان خود را هم به نوایی برسانند. سیاست مالی عثمان که قبلاً درباره آن سخن گفته ایم مردم را به همان طبقاتی تقسیم کرد که اسلام با آن جنگیده بود، این سیاست، بار دیگر تمام امتیازات قدیمی را به طبقه حاکمه بخشید، و بر ثروت و نفوذ ایشان افزود، و با ثروت و نفوذی که کسب

کرده بود، به منظور دفاع از خویش، بر ضد مصلح اجتماعی جدید، علی بن ابیطالب (ع) که در روح عرب، مظهر ویژگیها و معانی انسانی بود، به کوشش پرداخت. طبقه استعمارگر بود، بسیار نیرومندتر و سخت گیرتر از طبقه ای بود، که با مصلح اول به مبارزه برخاسته بود. علی بن ابیطالب (ع) مظهر عالی این ذکاوت و تیزهوشی عربی است. در حقیقت، او مظهر جهانی و یگانه آنست. او از مرزهای زمان و مکان گذشت و جنبه جهانی و جاودانی به خود گرفت.

یکی از هدفهای این بخش، بیان اندازه و تیزهوشی علی (ع) است که همه مزایای ذکاوت عربی گذشته و افقهای دور دست و میدانهای وسیع انسانی را در بر گرفته است.

در مورد مساله تخیل عرب، بیشتر باید دقت کرد. گروهی از محققین معتقدند که قوه تخیل، نزد عرب، محدود و افق آن تنگ است. ((اولیری)) می گوید: ((نزد عرب، مجالی برای تخیل نیست)).

ابن خلدون نیز بر همین عقیده است. احمد امین نیز می گوید: ((خیال عربی محدود و غیر متنوع است. کمتر اتفاق می افتاد که در خیال خود زندگی بهتری تصویر کند و در پی آن به کوشش پردازد. از این رو عرب، مدینه های فاضله و نمونه های برجسته را، که زاییده تخیل هستند، نشناخته بود. کمتر اتفاق می افتد که تخیل شاعرانه عرب، در عالمی جدید، شناور شود و معنای تازه ای بدست آورد.))

کسانی که چنین عقیده ای دارند، هر گاه تنها در باره عرب جاهلیت گفتگو کنند، که زندگی خود را در صحرا می گذرانید و با منظره های ساده و غیر متنوع روبرو بود، و تمام کوشش او را در راه بدست آوردن نان بخور و نمیری صرف می شد، حق با آنهاست. اما باید توجه داشت کسانی که معتقدند مردم صحرا دارای نیروی تخیل نبودند و دلیل می آوردند به اینکه در شعر آنها داستان و محاوره و تمثیل و تنوع و آثار دیگر فنی که زاییده خیال خلاق باشد، وجود ندارد. اینها در این نظر به خطا نرفته اند، جز اینکه توجه نداشته اند که برای پیدایش این فنون، شرایط دیگری هم غیر از خیال لازم است، تا قومی بتواند در آنها نیز استعدادی نشان دهد. یکی از شرایط عمده، وجود جمعیتی است که اهل مطالعه و نویسندگی باشد و با اطمینان خاطر در جایی سکونت گزیند و در پی قطرات باران از این سو به آن سو نرود و بر سر آبشخور، به زد و خورد نپردازد. عرب جاهلیت عذرش همین است، که چنین موقعی بدست نیاورده است.

اگر بزرگترین مظهر تخیل نیرومند بشری یعنی ویکتور هوگو را در نظر بگیریم و فرض کنیم در صحرای عرب بزرگ می شد و از سواد خواندن و نوشتن هم محروم می گشت، آیا می توانست کتاب پر ارزش ((بینوایان)) را بنویسد؟ آیا می توانست با شکم گرسنه، در خیمه هایی که بادها آنها را می جنبانیدند و گرگها به آنها حمله می کردند، برای مردمی که به دنبال جنگ میرفتند، یا از قحطی می گریختند و خانه و خوراکی نداشتند، کتاب ((هرنانی)) بنویسد؟

علی بن ابیطالب (ع) نیز مظهر این نیروی تخیل عربی است. او در آسمان تخیل پر و بال گسترده و خوش آهنگ و نیرومند است. او نیروی تخیل را در خدمت رسالت انسانی خود که با رسالت عقل و عاطفه و وجدان همراه است، قرا دارد. در مبحث ((بلاغت امام)) درباره نیروی تخیل سرشار فرزند ابو طالب، به اندازه کافی سخن گفته ایم. اگر خواسته باشید، درباره مزایای تخیل خلاق و نیرومند او، آگاهیهای بیشتری بدست آورید، به مبحث ((حدود عقل و عاطفه)) رجوع کنید. در آنجا نظر و شواهد خود را آورده ایم.

از جنبه اخلاقی، عرب میل شدیدی به آزادی دارد. این میل هیچ گاه متوقف نمی شود، و تابع هیچ شرایطی قرار نمی گیرد. بسیار اتفاق افتاده که یک عرب در راه آزادی با یک قوم، جنگیده و بسیار پیش آمده که فردی به خاطر آزادی، از معاشرت با قبیله خود یا اطاعت از یک پادشاه یا پذیرفتن نصیحت دیگران خودداری ورزیده است. چنانکه طرفه بن عبد بکری چنین کرد. گاهی قبیله ای رئیس یا پادشاه خود را می کشت، به خاطر اینکه احساس می کرد که وی می خواهد بخش ناچیزی از آزادیهایش را سلب کند. چنانکه بنی اسد، حجر کندی، پدر امرالقیس را به قتل رسانیدند. همین آزادی خواهی سرسختانه بود که عرب را در عصر جاهلی، درگیر جنگهای طولانی می کرد و در اسلام، آنها را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر و می داشت. بسیاری از نویسندگان معتقدند که حتی بعد از آن که اسلام در میان قبایل، وحدت برقرار نمود و سعی کرد که تعصبهای خشک را از بین ببرد، آنان از این لحاظ چندان تفاوتی پیدا نکردند. یکی از آنها احمد امین است که می گوید:

((عربها، از رییس یا حاکمی اطاعت نمی کردند. زندگی آنها در جاهلیت در اسلام، زنجیره ای از جنگهای داخلی بود. به نظر او عصر طلایی آنها عصر عمر بن الخطاب است. به این دلیل که وی ((آنها را از جنگهای داخلی باز داشت و به جنگهای خارجی سرگرم کرد.))

این همان آزادی است که مورد توجه دقیق علی (ع) است. و این آزادی را به سود انسانیت و سالم از هر نقصی باشد، پذیرفت و در راه آن کوشید و روش شخصی و دستور عمومی خود را بر آن پایه گذاری کرد. گمان نمی کنم خواننده بعد از آنکه بیش از هزار صفحه درباره این مطلب، مطالعه کرده، احتیاج به توضیح بیشتر داشته باشد، بطور خلاصه بگوییم: ((فرزند ابوطالب، نمونه زنده عالی ترین مفاهیم آزادی است. روش او نشان می دهد که مردم در آنچه می گویند و می کنند، آزادند، مشروط بر اینکه به آزادی عمومی لطمه نزنند. علی (ع) آزادی را همچون یکی از ارزشهای اساسی انسان، درک میکرد. این احساس، در ورای رفتار و گفتارش آشکار است. بدین گونه، علی (ع) بطور شایسته، نمونه شخصیت عربی آزاد است.

یکی از صفات اخلاقی عرب، مساوات طلبی است. عرب دوست نمی دارد که دیگری به ناحق، برتری یابد، این خوی را هم از زندگی بیابانی_ که صاف و هموار است_ یاد گرفته است. در مسلک عرب، هر چه به عقیده اش صحیح است، باسادگی و بدون پیرایه، باید آشکار شود، و هیچ چیز پنهان و پوشیده نماند، چنان که بیابان هم گیاه یا سنگریزه ای را پنهان نمی کند. او نمی تواند حقی را- در صورتی که به نظرش حق باشد- مخفی بدارد، و چاره ای

ندارد، جز اینکه به آنچه اقرار و اعتراف دارد، عمل کند. همین اقرار ضمنی و صریح او، به نظر ما، مساوات طلبی اوست.

لکن مساوات طلبی عرب جاهلی، فقط شامل حال افراد قبیله خود می شد و به افراد قبایل دیگر سرایت نمی کرد، مگر اینکه احیانا "عواطف شخصی او ایجاب می کرد. علت آن این است که عرب برای افراد قبایل دیگر حقی قایل نبود، تا آن حق را برای همه به طور مساوی قایل باشد. البته اگر به دلیل خاصی، حقی برای آنها قایل بود، درباره آنها مساوات را رعایت میکرد. هر کس مختصر مطالعه ای در این زمینه داشته باشد، درمی یابد که عرب بادیه نشین، در درجه اول، به قبیله خود و در درجه بعد به عربیت خود توجه داشت. عرب جاهلی، همواره به قبیله خود افتخار و مباهات می کرد، و کارهای قبیله خود را می ستود.

مساواتی که اسلام می خواست، از اصول عربیت فراتر رفته، انسانیت را در برمی گرفت. اسلام-همانطوری که مردم عصر جدید هم به آن متمایل هستند- با این مساوات طلبی درها پی به روی انسانیت گشود که تا آن وقت، بسته بود، مظهر واقعی مساوات اسلامی، علی بن ابیطالب (ع) است. او متوجه بود که چنین مساواتی ضرورت اجتماعی دارد، و هیچ جامعه ای بدون آن سروسامانی نمی یابد. او در قرن هفتم میلادی، درباره مفهوم آزادی چنان فکر می کرد که گویی در قرن بیستم زندگی می کرد. او در کلیه حقوق، مردم را مساوی شناخت، و میان دور و نزدیک و دوست و دشمن و مسلمان و غیرمسلمان و عرب و عجم فرقی نگذاشت، بنابراین علی (ع) با ان مساوات طلبی که در خوی عرب بود، آشنایی پیدا کرده

بود. آنگاه حدود آنرا چنان گسترش داد که به همه آفاق انسانیت سرایت کرده و به درجه ای رسید که طبیعت انسان و طبیعت جامعه، آن را بپسندد. ما در این باره، به تفصیل بحث کرده ایم، و به نظر خود، برای اطلاع زیاد خوانندگان کافی به نظر می رسد. و با مطالعه آن تصدیق خواهید کرد که عرب از راه خرد و وجدان علوی به انسانیت، خدمتی بزرگ کرده است.

علاوه بر اینکه علی (ع) مفاهیم آزادی و مساوات را تکامل بخشید، و ارزشهای عربی را به سطح والای انسانی رسانید، او اکثر جنبه های مثبت انسانی که اندیشمندان عرب، در تاریخ طولانی خود درک کرده و مورد توجه قرار داده بودند، مجسم نمود. این متفکران نیز بوسیله شاهان و اشراف و ثروتمندان، تکفیر و شکنجه شدند و حتی به قتل رسیدند، همان گونه که با علی (ع) اینگونه معامله شد.

مفهوم حکومت و سیاست از آغاز پیدایش تا امروز، دو معنی داشته و معنای سومی هم پیدا نکرده است: یکی اینکه سیاست، دانش احیامردم است و اگر این نباشد، وسیله ای بی ارزش برای هدفی پست است. دیگر اینکه سیاست چیزی جز یک مشت کارهای پهلوانی نیست و از علم و وجدان دور است. بلکه متکی در حيله و نیرنگ و تزویر و نفاق است، تا منافع شخص را تامین کند، بدون اینکه به مصلحت و منفعت جمعی ارتباطی داشته باشد. بالعکس تامین این منافع مستلزم درهم کوبیدن نیروی مردم و سلب آزادی و دفن کردن استعداد هایش در سیاهی های استبداد است.

عرب در تاریخ خود با هر دو نوع سیاست و حکومت، روبرو شده است: نوع اول، مظهر کامل آن، حکومت و سیاست علی (ع) است و مظهر واقعی نوع دوم، حکومت معاویه "بن ابی سفیان می باشد. راهی که علی (ع) برای سیاست و حکومت خود ترسیم کرد، و فکر و نیرو و زندگی خود را برای دفاع از آن به کار گرفت سهم بزرگ عرب را در خدمت به قومیت خود و خدمت به انسانیت، مشخص می کند. امروز عرب برای انجام صحیح کارهای کشوری هم باید متکی به آن باشد. درست است که تمدن امروز دستخوش تحولات و شاخ و برگهایی شده که زمان علی پیش از علی چنین نبود. ولی اصولی که علی (ع) برای خدمت به مردم بر آن پای بند بود و به خدمت افراد یا طبقات یا چیزهای دیگر پرداخت، همان است که مفهوم جدید سیاست و حکومت نیز غیر از آن نیست و مردم امروز نیز جز این نمی پسندند.

مردم، در روش علی (ع) منشا و هدف حکومت هستند و حکومت از اراده ایشان سرچشمه می گیرد. پایه اساسی ترقی ملت، همین روش است. در روش معاویه، زمامدار، محور حکومت و هدف اصلی و شایسته تمام نیکی هاست. این روش، عامل اساسی عقب ماندگی مردم است.

مصطفی کامل - که گویی از نهج البلاغه فرزند ابوطالب، الهام گرفته است می گوید: برخی از ملتها زمام امور را به دست حکومت خود سپرده و تسلیم اراده او شده اند. برخی دیگر برای حکومت از لحاظ تسلط و نفوذ، حد و مرزی تعیین کرده اند و شدیداً "مراقب آن هستند. هرگاه درست رفتار کند از او حمایت می کنند و هرگاه بد رفتار کند، او را محاکمه

می کنند. ملتهای شرقی، در عهد عثمانی از نوع اول بوده اند از این جهت است که شرق گرفتار عقب افتادگی و انحطاط شد و غرب، جلو افتاد و ترقی کرد، زیرا در حقیقت صاحب مملکت و رئیس و نگهبان آن از همه خطرها، مردم هستند. حکومت، نماینده مردم است و از میان افراد برگزیده کشور و آنها که به مصالح مملکت، عشق می ورزید، انتخاب می شود.

((آیا شرق، پادشاهی را که خود را حاکم به امر مردم بداند، نمی شناسد؟))

برای اینکه مردم بتوانند از اعمال زمامداران خود مراقبت کنند و آنها را به راه عدالت و ادار سازند باید به راه علی (ع) گام گذارند، و از نور علم او بهره گیرند و خود را به مرحله ای رسانند که حقوق خود را بشناسند تا از عهده مراقبت و بازخواست زمامداران بر آیند، ما ثابت کرده ایم که باید از مکتب علی (ع) درس آموخت، و اهل نظر شد. از دیدگاه علی (ع) معرفت، مترادف با حیات است. هر جاهلی باید در راه کسب معرفت بکوشد و هر عالمی باید هدف خود را تعلیم و تربیت قرار دهد. از نشانه های بلاغت و درایت علی اینهاست.

دانش یکی از دو زندگی است، هر گاه خداوند، بنده ای را پست شمارد، علم را از او دریغ می دارد، کم ارزش ترین مردم کم دانش ترین آنهاست، دانش آینی است که باید به آن گروید، هر کس بدون دانش فتوی دهد زمین و آسمان لعنتش می کنند، خداوند جاهل را مواخذه نمیکند که چرا نیاموخت تا اینکه عالم را مواخذه کند که چرا یاد نداد.

علاوه بر این، علی میان علم و عمل، هماهنگی برقرار کرده است. چنانکه گذشت، در روش او عمل بی علم و عمل بی علم، فاقد ارزش است از نظر او یکی از جنبه های همراهی

علم با عمل، نهضت و قیام در برابر استبداد و ستم تا دم مرگ است. عبدالرحمن کواکبی که یکی از قهرمانان قومیت عربی است و همان چیزی را برای خود می خواهد که علی (ع) برای خود خواست، استبداد و نتیجه جهل و نبرد با آن را نتیجه علم می داند.

علی تعصب عنصری و نژادی را ظلمی بزرگ می دانست. گروهی از اصحابش به خدمتش رفتند و درخواست کردند که در تقسیم اموال، اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم، مقدم بدارد بی درنگ فرمود: به من دستور می دهید که از راه ستم پیروزی به دست آورم؟! ستم، در مکتب علی جرمی هراس انگیز است. در نظر علی ترجیح قومی بر قومی، به خحاطر انتصابشان به دو نژاد مختلف گناهی غیر قابل بخشش شمرده می شود.

در مکتب علی قومیت همان اندازه ارزش می یابد که انسانیت و مردم و جامعه ای که از راه وحدت کار و هدف و تفاهم و تعاون و اخلاص، باید به زندگی خود ادامه دهد.

علت این است که صداقت و راه و رسمی که انسان برای زندگی خود برگزیده تفکیک ناپذیر است، کسی که حاضر نیشست در یک جامعه عربی را بر عجمی جز از راه کار

سودمند، مقدم بدارد هرگز حاضر نمی شود افراد شریف قوم خود را هم بر دیگران ترجیح بدهد و برادر خود را بر دیگران مقدم بدارد. چنین کسی اجازه نمی دهد که عربی و انسان

دیگر را به زنجیر کشد، و او را آلت دست خود قرار دهد. او می کوشد که همه مردم از نعمت آزادی و مساوات برخوردار باشند.

علی با اهل کامل خود ، برای تامین عدالت اجتماعی کار می کرد کاری کرد که به پیکر مرده و بی جان قومیت عرب او جان تازه ای بخشید. موضوع عدالت اجتماعی ، همواره در راس تمام موضوعات بوده و عرب از برکت راهنمایی علی با جهشی نیرومند و آفریننده ، این حقیقت را دریافت.

قلب توانای علی در راه رعایت این عدالت و می تپید تا اینکه خون پاک خود را فدای آن ساخت. تاریخ گواهی داد که عرب می تواند از لحاظ ایمان و عدالت و دفاع از آن و کشته شدن به خاطر آن پیشاپیش مردم قرار گیرد.

یکی از مظاهر انسانی و عمیق شخصیت عرب که مظهر آن فرزند ابوطالب است همان تسامح مذهبی است که عمواره مورد پشتیبانی او بود. این مسامحه تحت تاثیر هیچ یک از عادات و عرفیات زمان قرار نگرفت.

یکی از جالبترین کارهایی که علی برای قومیت عربی انجام داد و بدان وسیله صفات نهفته انسانی را در شخصیت عربی کشف کرد کشف قانون تحول در زندگی و تفسیر روشن و دقیق آن و کوشش فراوان در استفاده از آن است. بر اساس این مبدا تمام نظریه ها ، عقیده ها ، فلسفه ها ، ادیان و قوانین ، مراحل مقدماتی ما بعد خود هستند و هیچ یک از آن ابدی و جاودانی نیستند.

کار جالب علی این بود که بدون کوشش و زحمت کشف کرد : بهترین جنبشها و نهضتها آن است که انسانم را به مرحله بهتر و عالی تر برساند.

در مذهب علی انان دارای اراده ای آزاد است و همسین اراده می تواند انسان را همراه حیات و در راه خیر به حرکت در آورد. نیروی انسان و عهده دار اجرای تصمیم و اراده اوست. اراده و نیروی انسان مربوط به جمعیت یا فرد خاصی نیست بلکه لازمه طبیعت انسان است.

در شخصیت فرزند ابوطالب سیاست در مذهب مصلحت توده هاست و هدفی جز عدالت اجتماعی و مساوات ندارد. او بر منافقین راحت طلب و سخت از گردبادهای مخوف و رعد و صاعقه است.

استبداد, آفت قومیت

مفاهیم حکومت و سیاست دارا دو خط هستند و خط سومی نمی توان برای آنها یافت: یکی خطی که علی برای آنها ترسیم کرده است و دیگر خط سفیانی, که تمامی آن لغزش و سقوط است.

یکی حکومت را وسیله سود جویی و ثروت اندوزی و قدرت طلبی می داند و حکام و ثروتمندان و باز ماندگان ایشان و چاپلوسان و برده فروشان در این صف هستند و صف دیگر حکومت را وسیله ای می شناسد که حاکم به وسیله آن می تواند بر فقر و جهل چیرگی یابد و نگهبان عدالت و شرافت انسان می باشد.

ولاء چیست و موالی چه کسانی هستند؟

ولاء در اصطلاح گذشتگان حالتی است متوسط میان بردگی و ازادی برده هنگامی که از قید رقیت, آزاد می شود از آزادی کامل بهره مند نمی شود, بلکه باز هم با ارباب سابق نوعی

ارتباط دارد که نه مثل ارتباط برده با ارباب و نه مثل ارتباط آزاد با آزاد است. بلکه رابطه ای است حد وسط میان بردگی و آزادی و نوعی بردگی خفیف است.

موالی در اصطلاح گذشتگان به مسلمانان غیر عرب می گفتند. اینان یا اسیران جنگی هستند که به بردگی گرفته شده، سپس به آزادی و لاء رسیده اند یا از کشورهای هستند که مسلمین آنها را فتح کرده و در قلمرو حکومت خود قرار داده و بر اثر دوستی با عرب و اطاعت از حکومت عربی، موالی خوانده می شدند.

دنیای عرب در صدر اسلام گروهی از موالی را به یاد دارد که در فقه و حدیث به پیشوایی رسیدند و بر عظمت و گسترش دانش شهرت یافتند یکی از آنها (سلیمان بن یسار) آزاد شده میمونه بنت حارث، همسر پیامبر گرامی (ص) است.

دیگر ربیع الرای آزاد شده آل منکدر از طایفه تمیم است. او در عصر خود فقیه بزرگ مدینه به حساب می آمد و مالک بن انس بیشتر اوقات از او تلمذ کرد.

بدین گونه موالی در روایت اخبار و شناسایی انساب عرب، ایام و اشعار لغات ایشان پیشرفتهای درخشانی کردند. در پیشاپیش اینان (حماد-راویه) مشهور است که ادبیات عرب و به وجود او سرفراز است. او بهترین میراث عربی ما، یعنی شعر جاهلی را حفظ کرد که برخورد مستقیم با زندگی عرب داشت و حقیقت انسان و جامعه عربی را در زمانی معین از ادوار تاریخی، مشخص نمود. نظیر حماد، خلف الأحمر و ابو عیبه.

خلاصه این که موالی در صدر اسلام، در بسیاری از جنبشهای فکری و عمرانی و مدنی بر عرب و برتری داشتند خلیفه اموی، سلیمان بن عبدالملک، ضمن اعتراف به این برتری می گوید: ((از این عجمها در شگفتم. هزار سال سلطنت کردند، بدون اینکه لحظه ای به ما

نیازمند باشند، و ما صد سال سلطنت کردیم، بدون اینکه لحظه ای از آنها بی نیاز گردیم.))

استبداد، آفت بزرگ قومیت است، زیرا آفت انسانیت است و کسی که از صفات انسانی بهره مند نباشد نمی تواند از صفات قومی برخوردار گردد. به شرطی که پایه قومیت او، کوشش در راه رفع فقر و نیاز از مردمی باشد، که قوم از آنها تشکیل می شود، تا فضائل

انسانی گسترش یابد و معنای صحیح و ارزش والای قومیت آشکار گردد.

بدین گونه، ستمکاری آفت قومیت است و قیام در برابر ستم، انتقامی است که به خاطر

شرافت قومیت به معنای صحیح آن گرفته می شود.

آغاز و پایان حکومت سفیانی در فلسفه سیاست و حکومت همراه با ستمکاری بود و خط و

سیاست علوی با قیام در برابر ستم آغاز شده و ادامه می یابد، زیرا زندگی و هستی و تمام

نظامها، نیروهای متحرکی هستند که تا بینهایت، ادامه می یابند.